

## فصلنامه تاریخ اسلام

سال چهارم، زمستان ۱۳۸۲، شماره مسلسل ۱۶، ۱۰۸-۶۹

### منازعه محمد بن حنفیه با عبدالله بن زبیر و ظهور خَشَبِیّه

#### دکتر روح الله بهرامی\*

محمد بن حنفیه معروف به ابن حنفیه، فرزند امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و مادرش زنی به نام خولای حنفیه بود. پس از شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ جماعتی که عمدتاً جریان سیاسی رادیکال و غالی شیعه بودند، بامرگ یزید و در جنبش مختار، امامت او را در عراق ترویج کردند. جماعتی معروف به کیسانیه مولود این نظریه بود. این مسأله سبب دشمنی سرسختانه‌ی مدعی زبیری خلافت، یعنی عبدالله بن زبیر با ابن حنفیه شد؛ چرا که با ظهور مختار او ابن حنفیه را رقیب خود به شمار آورد.

در مقاله‌ی حاضری نحوه و زمینه‌های شکل‌گیری دشمنی عبدالله بن زبیر با ابن حنفیه، روابط و مواضع سیاسی ابن حنفیه و ظهور جماعت خَشَبِیّه در حمایت از ابن حنفیه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

**واژه‌های کلیدی:** محمد بن حنفیه، عبدالله بن زبیر، مختار ابن ابی عبید ثقفی، کیسانیه،

خَشَبِیّه.

\* دکتری تاریخ اسلام.

## مقدمه

به دنبال مرگ یزید بن معاویه در محرم سال ۶۴ هجری خلافت امویان به شدت دچار تزلزل شد و ستیزه و کشمکش و جنگ‌های داخلی شدید میان مسلمانان بر سر تصدی مقام خلافت روی داد. این دوران را در واقع باید دوره‌ی فترت خلافت امویان به شمار آورد؛ زیرا قدرت امویان به پایین‌ترین حد خود رسیده و قلمرو آنها صرفاً به شام و بخش‌های کوچکی از جزیره محدود شده و در آن‌جا نیز میان خود امویان در نتیجه‌ی عصبیت‌های قبیله‌ای، کشاکش‌های سختی میان کلبی و قیسی و شمالی و جنوبی به وجود آمده بود. در این زمان چندین مدعی خلافت ظهور کردند و هر یک می‌کوشیدند با توسعه‌ی دامنه‌ی قلمرو خود زمینه‌های خلافت و سلطه‌ی سیاسی خود را فراهم آورند. در حجاز عبدالله بن زبیر به سوی خودش دعوت کرد؛ در کوفه شیعیان و توابین به جنبش درآمد و خون خواهی حسین علیه السلام را مطرح کردند و در صدد بودند که یکی از اهل بیت پیامبر را به خلافت برسانند؛ پس از سرکوب آنها، مختار بن ابی عبید ثقفی در میان شیعیان ظهور کرد و به سوی محمد بن حنفیه، فرزند امام علی علیه السلام دعوت کرد؛ خوارج نیز در نقاط مختلف به تکاپو افتادند و در هر جای بیرقی برافراشته شد، به طوری که در یک سال در مراسم حج، چهار بیرق جداگانه برافراشته شد؛ در شام، امویان مروان را برگزیدند، اما خلافت کوتاه مدت مروان مشکل آنها را حل نکرد و، در نهایت، پس از یک دوره‌ی کوتاه درگیری، عبدالملک بن مروان به عنوان ولیعهد او خلیفه شد. او با مشکلات بی‌شمار داخلی، تهدیدات رومی‌ها در مرزهای غربی، عصبیت‌های قبیله‌ای و مخالفان و رقبای جدی نظیر مختار و عبدالله بن زبیر و خوارج روبه‌رو بود. در حجاز نیز با آن که عبدالله بن زبیر، اکثر مناطق شرقی خلافت را تحت فرمان خود داشت، ظهور مختار در کوفه و دعوت او به سوی محمد بن حنفیه او را در شرایط دشواری قرار داد. مختار نمایندگان او را از کوفه بیرون کرد. این امر ابن زبیر را برآشفست و محمد بن حنفیه را که در این زمان در مکه ساکن بود تحت فشار قرار داد تا با او بیعت کند، ولی ابن حنفیه و هاشمیان، از جمله ابن

عباس، از بیعت با او سر باز زدند. سیاست کلی هاشمیان در این زمان پرهیز از وارد شدن در درگیری‌های سیاسی بود، ولی ظهور مختار و دعوت به سوی ابن حنفیه شرایطی را برای آنها ایجاد کرد که باعث شد ابن زبیر نسبت به ابن حنفیه و هاشمیان سوءظن بیش‌تری بیابد و از آنها بخواهد که با او بیعت کنند؛ اما ابن حنفیه از این امر پرهیز کرد و همچنان بر سیاست اعتزالی خود پای فشرد، تا این که ابن زبیر در سال ۷۳ هجری به دست حجاج بن یوسف، نماینده‌ی عبدالملک کشته شد و ابن حنفیه نیز پس از فروکش کردن منازعات سیاسی، با عبدالملک بن مروان بیعت کرد. منازعه‌ی محمد بن حنفیه و عبدالله بن زبیر، تأثیرات آن در تحولات حجاز و عراق و ظهور مباحث عقیدتی و سیاسی در میان هواداران و شیعیان محمد بن حنفیه از مباحثی است که در ادامه مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

### تهدید و حبس ابن حنفیه

ریشه‌های دشمنی و رقابت علویان و زبیریان، به زمان رقابت زبیر در شورای شش نفری عمر برای تصدی مقام خلافت باز می‌گردد. زبیر در این شورا به عنوان یک رقیب برای تصدی خلافت مطرح شده بود. او هر چند در دسته بندی درونی شورای به نفع علی ع کنار رفت، پس از شورش مردم بر عثمان و کشته شدن وی طبیعی بود که هم چون قبل، به تصدی مقام خلافت امیدوار باشد. اما پس از عثمان، مردم اعم از انصار و مهاجر عمدتاً بر علی ع اتفاق کردند و او را به خلافت برگزیدند. زبیر نیز از کسانی بود که با علی ع بیعت کرد، اما بلافاصله به همراه طلحه، که او نیز از نامزدهای قبلی مقام خلافت بود، به سوی مکه و از آن‌جا به سوی بصره رهسپار شد و جنگ جمل را رهبری کردند.<sup>۱</sup> در این میان عبدالله بن زبیر نقش بسیار مؤثری در تشویق و هدایت پدرش بر عهده داشت و حتی در مواقع تردید او را به ادامه‌ی کار تشویق می‌کرد.<sup>۲</sup> از همین زمان‌ها تمایلات ابن زبیر برای تصدی مقام خلافت پدیدار شد. او در جنگ یکی از فرماندهان مؤثر در سپاه جمل بود.<sup>۳</sup> در همین گیرودار جنگ

جمل بود که علی بن ابی طالب علیه السلام سخنانی درباره‌ی عبدالله بن زبیر گفت که نشان دهنده‌ی میزان دشمنی عبدالله بن زبیر با علی علیه السلام و فرزندان وی است: «ما زال الزبیر منا اهل البيت حتى شب ابنه عبدالله».<sup>۴</sup> عایشه که نسبت به علی علیه السلام و فرزندانش حسادت می‌ورزید، در جریان جنگ جمل به موقعیت خواهرزاده‌اش عبدالله بن زبیر کمک کرد و حتی امامت نماز را به دستور او به عبدالله بن زبیر سپردند.<sup>۵</sup> ریشه‌های رقابت محمد بن حنفیه و عبدالله بن زبیر نیز در همین جنگ رقم خورد و شکل گرفت. ابن حنفیه در جنگ جمل در مقابل سپاهی قرار داشت که عبدالله بن زبیر و پدرش در رأس آن بودند و پرچم سپاه علی را بر دوش می‌کشید. عاقبت در این جنگ زبیر کشته و پسرش عبدالله شکست خورد و ابن حنفیه پیروزمندانه در کنار پدرش قرار داشت. حسادت‌های شخصی ابن زبیر نسبت به محمد بن حنفیه نیز در همین جنگ رقم خورد؛ زیرا از پهلوانی‌ها و قدرت و نیروی او در این جنگ بسیار صحبت می‌شد. گفته شده زمانی که از قدرت بازوی ابن حنفیه هنگام پاره کردن زره‌ای محکم که می‌خواست آن را به اندازه‌ی قامت امام علی بن ابیطالب علیه السلام درآورد سخن می‌رفت، عبدالله بن زبیر که خود را از پهلوانان عرب می‌دانست و در این مورد با ابن حنفیه رقابت می‌کرد،<sup>۶</sup> چهره‌اش درهم می‌پیچید و از این تعریف و تمجید ناراحت می‌شد. به هر حال تمام سوابق عبدالله بن زبیر در دشمنی نسبت به خاندان علی علیه السلام و حسادتی که نسبت به شخص ابن حنفیه داشت بعداً بر رقابت‌های سیاسی با ابن حنفیه افزوده شد و این رقابت پس از شهادت امام حسین علیه السلام و دعوت مختار به خون خواهی او و اعلام نمایندگی و دعوت به سوی ابن حنفیه آشکار شد و بغض و عداوت شدیدی نسبت به هاشمیان و خاندان علی علیه السلام در او به وجود آورد.<sup>۷</sup> محمد بن حنفیه در آغاز همین سخت‌گیری بود که برای پرهیز از وارد شدن در مسائل سیاسی به مکه آمد تا به قول خودش در حرم امن الهی پناه بجوید. سخت‌گیری و دشمنی ابن زبیر بر ابن حنفیه و بنی هاشم به خاطر تهدیداتی بود که از سوی مختار متوجه قلمرو او در عراق، فارس و حجاز شده بود؛ لذا بررسی چگونگی بروز و تشدید این دشمنی در رابطه با رفتار مختار قابل

فهم است.

ابن زبیر، پس از به خلافت رسیدن یزید، ضمن امتناع از بیعت با یزید و پناهنده شدن به خانه‌ی کعبه، هم چون حسین بن علی علیه السلام یکی از مخالفان جدی یزید بود. او حسین علیه السلام را رقیب خود می‌دید و تا هنگامی که امام حسین علیه السلام زنده بود ادعای خود را به طور آشکار پی‌گیری نکرد؛ پس از شهادت امام حسین علیه السلام راه برای طرح ادعاهای سیاسی او هموار شد و با مرگ یزید کاملاً اوضاع را برای خویش مساعد دید؛ لذا در صدد برآمد تا با کسب بیعت از بزرگان قریش و بنی هاشم به آرزوی خویش جامه‌ی عمل بپوشاند، اما تلاشش برای جلب حمایت دو تن از بزرگان قریش، یعنی عبدالله بن عباس و محمد بن حنفیه و کسانی همچون مختار با ناکامی مواجه شد. وی ابتدا در پی جلب نظر هاشمیان برآمد، اما چون محمد بن حنفیه و ابن عباس به عنوان بزرگان بنی هاشم، حاضر به بیعت با وی نشدند او سیاست‌های شدیدتری علیه آنها اعمال کرد. این موضوع با ظهور یک مدعی جدید به نام مختار در کوفه نگرانی‌های عبدالله بن زبیر را بیش‌تر کرد؛ چرا که مختار به سوی اهل بیت دعوت می‌کرد و در میان خاندان علی علیه السلام خود را وزیر و امین اهل بیت و نماینده‌ی محمد بن حنفیه اعلام کرد. او بر کوفه مسلط شد و نمایندگان سیاسی ابن زبیر را از آن‌جا بیرون کرد؛ لذا ابن زبیر به محمد بن حنفیه به عنوان یک رقیب خطرناک برای خود می‌نگریست و به دنبال آن بود تا با اعمال فشار شدیدتری او را وادار به بیعت با خود نماید. برای او بیعت ابن عباس به عنوان بزرگ هاشمیان و نیز محمد بن حنفیه به عنوان یک رقیب - که طرفداران پر حرارتی در کسوت خون‌خواهی امام حسین علیه السلام پیدا کرده بود و شخصیت‌های زیرکی همانند مختار و ابراهیم بن اشتر به حمایت از او برخاسته بودند و رجال معروفی چون سعد بن مالک اشعری، ابو عبدالله جدلی، عامر بن واثله کنانی ابوالطفیل و مثنی بن مخزبه عبدی از او طرفداری می‌کردند - اهمیت اساسی داشت.

مختار، چنان‌که گفته شد، از رجال برجسته‌ی شیعه در کوفه بود که پس از ناکامی در کمک

به مسلم بن عقیل به دست ابن زیاد گرفتار و با وساطت عبدالله بن عمر از زندان ابن زیاد رهایی یافت و به سوی مکه که ابن زبیر در آنجا بود رفت. وی ابتدا در تلاش بود که با ابن زبیر متحد شود. این تلاش‌ها برای اتحاد با ابن زبیر در سال ۶۲ هجری صورت گرفت<sup>۸</sup> ولی از آنجا که با او به توافق نرسید از بیعت با او خودداری کرد و برای مدتی به طایف رفت.<sup>۹</sup> در این زمان هنوز ابن حنفیه به سوی مکه نیامده بود و در مدینه ساکن بود، ولی احتمالاً در بحبوحه‌ی لشکرکشی یزید به مدینه او این شهر را ترک کرد. از تاریخ دقیق حرکت ابن حنفیه از مدینه به مکه اخبار دقیقی در دست نیست و به احتمال زیاد او پس از قتل عام حره مدتی در مدینه بود. مختار نیز پس از قتل عام حره و ادامه‌ی لشکرکشی سپاه یزید به سوی مکه آمده و با ابن زبیر متحد شده و تحت شرایطی با او بیعت کرده بود.<sup>۱۰</sup> اتحاد او با ابن زبیر در قبل از محرم سال ۶۴ هجری صورت گرفت و این امر می‌رساند که مختار از اواخر سال ۶۲ هجری تا آغاز سال ۶۴ هجری را در طائف گذرانده است. در محرم سال ۶۴ هجری او را در صف سپاهیان ابن زبیر در زمان محاصره‌ی مکه می‌بینیم و لذا او اندکی قبل از این با ابن زبیر متحد شده بود.

آن چنان که از اخبار وقایع مربوط به محاصره‌ی مکه به وسیله‌ی سپاه یزید برمی‌آید، مختار تا ماه ربیع الاول سال ۶۴ هجری در کنار ابن زبیر و علیه سپاه یزید می‌جنگید،<sup>۱۱</sup> اما رفتار نامناسب ابن زبیر و کم‌توجهی او به مختار و نیز رویداد مرگ یزید در این سال باعث شد که مختار متوجه عراق شود، ولی قبل از این که به عراق رهسپار شود اخبار اوضاع عراق و شورش مردم آنجا و اجتماع شیعیان برگرد سلیمان بن سردخزاعی (رهبر توبه‌گران) را دریافت کرده بود، به همین منظور در رمضان این سال به سوی کوفه رفت و در آنجا به نام ابن حنفیه شروع به دعوت کرد.

شواهد و جزئیات دقیقی در مورد ارتباط مشخص مختار با ابن حنفیه قبل از ورودش به کوفه در دست نداریم. اما احتمالاً او قبل از ورود به کوفه با ابن حنفیه و امام علی بن

حسین علیه السلام ارتباطاتی - که معلوم نیست به چه صورت بود - داشته است. دو احتمال درباره‌ی این ارتباط وجود دارد: احتمال نخست این که او در دوره‌ی اقامت کوتاه‌مدتش در طائف، با ابن حنفیه و امام علی بن حسین علیه السلام در ارتباط بوده و در آن موقع تأییدات خود را از ابن حنفیه به دست آورده است. دوم این که این ارتباط پس از جدایی از ابن زبیر و قبل از رفتن به کوفه بوده است؛ چرا که او پس از بازگشت از طائف مدتی در مکه اقامت و برای مدت کوتاهی با ابن زبیر همکاری کرده و با مرگ یزید از او جدا شده بود. در این زمان به احتمال، ضمن ارتباطات با ابن حنفیه و با اجازه‌ی او به سوی کوفه رفته و در آن جا به سوی او دعوت را آغاز کرده و به خون‌خواهی امام حسین علیه السلام اقدام نموده بود.

در باب فرض نخست باید سخت تردید کرد؛ زیرا قراین موجود و وقایع بعدی چنین ارتباطات و یا تأییداتی را ثابت نمی‌کند. با وجود این که مختار حدود یک سال از صحنه‌ی حوادث کنار کشیده و در زادگاهش در شهر طائف بود، از فعالیت‌ها و تلاش‌های او هیچ اطلاعی در دست نیست، ولی این احتمال وجود دارد که مختار در این دوره، برای فراهم آوردن مشروعیت قیام خود تلاش‌هایی انجام داده باشد و این تلاش‌ها می‌توانست در قالب ملاقات‌هایی با امام علی بن حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه بوده باشد. اما اگر چنین فرضی را قبول کنیم و یا حتی اشارات و یا تأییداتی در این باره نیز در منابع بیابیم، باز نمی‌توانیم این فرض را تأیید کنیم که مختار با وجود چنین تلاش‌هایی توفیقی به دست آورده و یا نتیجه‌ی مثبتی عایدش شده باشد. بازگشت او از طایف به مکه و اتحادش با ابن زبیر - که نه علی بن حسین علیه السلام، نه محمد بن حنفیه و نه حتی ابن عباس حاضر به بیعت با او بودند - دلیلی بر این امر است که مختار در صورت در پیش گرفتن چنین سیاستی و به دست آوردن تأیید آنها برای قیام خود، نمی‌توانست به اتحاد و پیوند با ابن زبیر روی بیاورد؛ ولی از آن جا که او در پایان دوره‌ی اقامت یک ساله‌ی خود در طایف به سوی ابن زبیر آمده و با وساطت عباس بن سهل با ابن زبیر اتحاد کرده<sup>۱۲</sup> نشان می‌دهد که او تأییدی از امام علی بن حسین علیه السلام و ابن حنفیه به

دست نیاورده بود؛ چرا که او در سال ۶۴ هجری پس از سپری شدن اقامت در طایف به مکه بازگشت و اتحاد خود را با ابن زبیر تحت شرایطی عملی ساخت و در صف متحدان او وارد شد و با سپاه یزید جنگید.<sup>۱۳</sup>

اما احتمال دوم با روند حوادث و وقایع هم‌خوانی بیش‌تری دارد؛ چرا که بر اساس اکثر منابع تاریخی، مختار قیام خود را به نام ابن حنفیه آغاز کرد. این امر می‌رساند که او پس از ناکامی‌های نخستین، پیش از آن که از ابن زبیر جدا و راهی کوفه گردد، با ابن حنفیه مجدداً ملاقات‌هایی داشت و یا مکاتباتی بین آنها صورت گرفت و موافقت‌هایی ضمنی در این باره کسب کرد و یا حداقل از سکوت ابن حنفیه رضایت او به خون خواهی حسین علیه السلام را استنباط کرد. روند طبیعی حوادث و جنبش مختار نشان می‌دهد که او بدون کسب چنین تأییدی حداقل به صورت ضمنی، نمی‌توانست در رأس جنبش خون‌خواهی حسین علیه السلام قرار گیرد و یا به سوی ابن حنفیه دعوت کند.

البته از آن‌جا که مختار قبل از پیوستن به ابن زبیر نیز در صدد خون‌خواهی امام حسین علیه السلام بود، باید هر دو احتمال بالا را به صورت دیگری بازسازی کرد و آن این که مختار از همان آغاز خروج از کوفه در زمان ابن زیاد، همان‌طور که گفته شد، قصد خون‌خواهی حسین علیه السلام را داشت و این موضوع را بر زبان آورده بود، ولی قصد داشت به وسیله‌ی اتحاد با ابن زبیر به نیت خود جامه‌ی عمل ببوشاند؛ البته در این مورد خواهان نقش برجسته‌ی خود و حتی اطاعت‌پذیری ابن زبیر از ایده و نظر خود بوده است؛<sup>۱۴</sup> اما ابن زبیر نمی‌خواست حرکت خود را کاملاً در این جهت قرار دهد و مختار نتوانست درباره‌ی آنچه می‌خواست و پیش‌بینی می‌کرد با ابن زبیر به نتیجه برسد و برای همین منظور، بدون توافق از او جدا شد و مدتی به طائف رفت. در این دوره‌ی اقامت یک ساله در طائف که نزدیک مدینه، محل سکونت ابن حنفیه و امام علی بن حسین علیه السلام بود، او می‌بایست به عنوان یکی از شیعیان کوفی ملاقات‌هایی با علی بن حسین علیه السلام و یا محمد بن حنفیه صورت داده و قصد و نیت خود را به



طور غیر مستقیم یا آشکار مطرح کرده باشد، ولی نه علی بن حسین علیه السلام و نه محمد بن حنفیه پس از حادثه‌ی کربلا دیگر چندان تمایلی به دخالت مستقیم در امور سیاسی نداشتند و پاسخ صریح و روشنی نیز به مختار ندادند. بر اساس برخی اخبار، علی بن حسین علیه السلام بعداً در پاسخ درخواست مختار، به خاطر پرهیز از این امر، به طرد وی پرداخت. البته در این مورد روایات متناقضی وجود دارد، اما واضح است که در این مرحله در صورت طرح هرگونه پیشنهادی به این دو نفر، پاسخی نگرفت؛ لذا مجدداً به مسأله اتحاد با ابن زبیر اندیشید و به مکه بازگشت و با ابن زبیر متحد شد. البته برای مختار با وجود این اتحاد، این راه همواره باز بود که در شرایط مناسبی دوباره اهداف خود را در پیش بگیرد؛ و این شرایط بعداً فراهم شد.

او پس از بازگشت به مکه با وساطت عباس بن سهل با ابن زبیر آشتی و تحت شرایطی با او بیعت کرد و در نبردی که بین سپاهیان یزید با عبدالله بن زبیر و پیروانش صورت گرفت، در کنار ابن زبیر و خوارج علیه سپاه یزید جنگید. آنچه او را از ابن زبیر جدا کرد، فرصت پیش آمده‌ی ناشی از مرگ یزید، بر هم خوردن نظم سیاسی عراق و فراهم آمدن شرایط مناسب برای از سرگیری موضوع خون خواهی امام حسین علیه السلام و ملاقات و گفت‌وگو با ابن حنفیه بود. این گفت‌وگو به صورت مخفی صورت گرفت؛ چرا که هم مختار و هم ابن حنفیه هر دو سخت تحت نظر ابن زبیر بودند. در این جا بود که مختار تأییداتی از ابن حنفیه گرفت، اما این تأییدات به صورت ضمنی صورت پذیرفت. در واقع، عدم قاطعیت ابن حنفیه در دادن جواب مثبت و یا منفی به مختار این فرصت را برای او فراهم ساخت که بلافاصله از ابن زبیر جدا و راهی کوفه شود. در این زمان مرگ یزید نیز شرایط را برای خارج شدن ابن حنفیه از عزلت کامل مهیا ساخت و وی با اظهار نظرهای خود در واقع نه تنها مختار، بلکه هر قیام انتقام‌جویانه‌ای را که بتواند داد اهل بیت را بستاند مورد تأیید قرار داد؛ اما همواره بر این امر تأکید کرد که از خون ریزی بی‌هوده در میان مسلمانان پرهیز دارد و این سخن البته به معنای پرهیز از تعقیب و یا کشتن قاتلان امام حسین علیه السلام نبود. در این زمان ابن زبیر نمایندگانی به کوفه فرستاد و بر آن جا

مسلط شده بود. ورود مختار به کوفه در اواخر سال ۶۴ هجری و بنا به اخباری در ماه رمضان این سال بود و این درست زمانی بود که توابین برگرد سلیمان بن صرد اجتماع کرده و آماده‌ی خروج و نبرد با امویان بودند.<sup>۱۵</sup> ورود او با تبلیغات به نام ابن حنفیه و خون‌خواهی حسین عاشق باعث شد که جمعی از شیعیان از سلیمان بن صرد جدا شوند و به مختار دل ببندند. به هر حال توابین از کوفه خارج شدند و در ربیع الاول سال ۶۵ هجری در عین الوردی در مصاف با سپاهیان امویان تحت رهبری ابن زیاد قتل عام شدند و جز اندکی از آنان باقی نماند که به کوفه بازگشتند.<sup>۱۶</sup>

در این زمان، مختار که فعالیت هایش در کوفه تحت کنترل نمایندگان ابن زبیر بود، گرفتار و محبوس شد و زمانی که بقایای توابین بازگشتند، پیام تسلیتی از زندان برای آنان فرستاد و آنان را به پیروزی و قیام وعده داد و با جماعتی از شیعیان از زندان مکاتبه می‌کرد و مژده می‌داد که به زودی آزاد خواهد شد. او برای تحقق منظور خود مخفیانه نامه‌ای به وسیله‌ی یکی از معتمدان خود برای عبدالله بن عمر نوشت تا برای بار دوم و این بار شفاعت او را نزد ابن زبیر بکند تا نمایندگانش در کوفه او را آزاد کنند. به هر حال با این عمل و با دادن تعهدات و سوگندهای مؤکد او را آزاد ساختند، ولی مختار پس از آزادی خود بی‌درنگ در پیش یارانش در تدارک قیام کوشید و سوگندها و تعهدات سپرده شده را با قبول فدیة قابل جبران دانست و در پی‌گیری اهداف خود نیز مصمم‌تر شد و با همراهی ده تن از مردان برجسته‌ی شیعه برای آماده کردن پیروان خود برای قیام اقدام کرد. اقدامات وی در کوفه و زمزمه‌هایش به نام دعوت به سوی ابن حنفیه، عبدالله بن زبیر را مجبور کرد که ابن حنفیه را تحت کنترل قرار دهد. در این زمان ابن حنفیه و ابن عباس از مدینه به سوی مکه آمده بودند. بر اساس اخبار تاریخی، او و ابن عباس برای پرهیز از فتنه و دور شدن از حوادث سیاسی به سوی مکه آمدند و به خانه‌ی خدا پناهنده شدند و این حادثه بعد از واقعه‌ی حره، یا حداقل هم‌زمان با آن اتفاق افتاد.<sup>۱۷</sup> به نظر نمی‌رسد که ورود محمد بن حنفیه به مکه بلافاصله بعد از واقعه‌ی حره اتفاق افتاده باشد؛

چرا که در واقعه‌ی حره یکی از فرزندان او به نام جعفر بن محمد کشته شد<sup>۱۸</sup> و طبعاً ابن حنفیه می‌بایست مدتی را در سوگ فرزندش در مدینه به سر ببرد؛ اما منابعی که در مورد بیعت دسته جمعی و اجباری مردم مدینه با یزید و از حوادث حره سخن رانده‌اند از ابن حنفیه نام نبرده‌اند، در حالی که فرزندان او، عبدالله و حسن، به همراه عموزاده‌ی خود، امام علی بن حسین علیه السلام در این زمان در مدینه بودند و هنگامی که مسلم بن عقبه، علی بن حسین علیه السلام را برای بیعت فراخواند - البته بر خلاف دیگران او را مجبور به بیعت نکرد و آزاد گذارد - از امام علیه السلام درباره‌ی دو جوانی که همراه او بودند پرسید، امام علیه السلام جواب داد که عموزادگانم عبدالله و حسن هستند. در این زمان هیچ نامی از ابن حنفیه به میان نیامد. گویا با وقوع حوادث و شورش مردم، او با احتیاط از حوادث کناره گرفت. در نهایت به نظر می‌رسد که او، مدتی پس از واقعه‌ی حره، مدینه را به سوی مکه ترک کرد. در این زمان بود که عراق با شنیدن این اخبار در ناآرامی فرو رفت؛ مختار نیز پس از شنیدن اخبار مرگ یزید و اوضاع ناآرام عراق به سوی عراق رفت و همه اعمال خود را به نام محمد بن حنفیه در کوفه انجام داد و بعد از قتل عام کشتندگان حسین علیه السلام، چنان که گفته شد، سرهای آنان را به همراه اموال و هدایایی برای ابن حنفیه فرستاد. رفت و آمد شیعیان ابن حنفیه در مکه و اقدامات مختار به نام او در عراق، ابن زبیر را برآشفته؛ زیرا غلبه‌ی مختار بر کوفه و در نتیجه‌ی آن بر بخش عظیمی از حیطه‌ی فرمانروایی ابن زبیر، یعنی موصل، جزیره، حلوان، ارمنستان، آذربایجان، ری، ماهین، اصفهان و جبال و اعزام فرمانداران مختار بدان مناطق، ابن زبیر را سخت نگران ساخت و چون وی چنین دید در صدد برآمد تا از طریق محمد بن حنفیه، مختار بن ابی عبید را وادار به اطاعت از خود سازد. ابن زبیر پیروزی‌های مختار را مرهون استظهار و پشت گرمی به محمد بن حنفیه می‌دید؛ لذا در صدد برآمد تا با سیاستی ابن حنفیه را وادار به بیعت با خود کند و بدین صورت، مختار را از داشتن مشروعیت محروم و آن گاه کار او را یکسره سازد.<sup>۱۹</sup>

بدین منظور فشارهای سیاسی خود را بر ابن حنفیه تشدید کرد. وی از ابن حنفیه خواست

که با او بیعت کند، اما ابن حنفیه از این امر سر باز زد و اعلام کرد که من در چنین شرایطی بیعت نمی‌کنم. ابن زبیر برای رسیدن به مقصود، به اذیت و آزار ابن حنفیه و سرزنش او و بنی هاشم اقدام کرد، به طوری که دستور داد تا نام پیامبر ﷺ را از خطبه‌های نماز بیندازند و این امر بنی هاشم را فوق‌العاده آزرده ساخت؛ چون جماعتی از مسلمانان این موضوع را بر او عیب گرفتند، گفت: که من در دل، ذکر محمد ﷺ و احترام او را زیاد برپا می‌دارم، اما چون او خاندان بدی دارد و در ظاهر هرگاه نام او را می‌شنوند گردن‌های خود را فراز می‌گیرند، نام او را در خطبه و منبر نمی‌برم.<sup>۲۰</sup> او در خطبه‌های خود شروع به ناسزاگویی به علی ابن ابیطالب ع و بنی هاشم کرد. ابن حنفیه و عبدالله بن عباس نیز که بزرگان بنی هاشم در مکه بودند، از این عمل ابن زبیر برآشفتند و علیه او به خطبه ایستادند.

مسعودی به نقل از کتاب الاخبار نوفلی می‌گوید: او به نقل از ولید بن هشام مخزومی

آورده است:

ابن زبیر خطبه خواند و در آن به سرزنش و وهن علی بن ابیطالب ع پرداخت، چون خبر به محمد بن حنفیه، پسر علی ع رسید، بیامد و در جلوی ابن زبیر برای او کرسی آماده کردند و او روی آن قرار گرفت و گفت: ای جماعت قریش روی‌های شما زشت باد! چطور در حضور شما از علی ع بدگویی می‌کنند! علی تیری با صلابت از سلاح خدا علیه دشمنان او بود و دشمنان خدا را به سبب کفر و شرکشان می‌کشت. چون در مورد او دلشان آکنده از کینه است به باطل از او سخن می‌گویند؛ ولی ما فرزندان برجسته انصار او را خوب می‌شناسیم. اگر روزگار قدرتی به کف ما بنهد، استخوان‌های آنها را پراکنده می‌کنیم و پیکرهایشان را بیرون می‌آوریم در حالی که آن روز دیگر پیکرهایشان پوسیده است و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون.<sup>۲۱</sup>

مسعودی می‌گوید:

وقتی که ابن حنفیه سخنانش به انتها رسید، ابن زبیر دنباله خطبه خود را خواند و

گفت: اگر فرزندان فاطمه سخن بگویند معذورند، اما ابن حنفیه چه می‌گوید؟ و محمد بن حنفیه دوباره برخاست و در پاسخ ابن زبیر گفت: ای پسر ام‌رومان چرا من سخن نگویم! مگر فاطمه دختر محمد ﷺ مادر برادرانم نبوده است و مگر فاطمه دختر اسد بنی هاشم مادر بزرگم نبوده است؟ مگر فاطمه دختر عمرو بن عائد مادر بزرگ پدرم نبوده است؟ به خدا اگر به خاطر خدیجه بنت خویلد نبود، در مورد بنی اسد همه چیز را می‌گفتم و اگر ضرری به من می‌رسید در مقابلش شکیبایی می‌کردم.<sup>۲۲</sup>

وقتی ابن زبیر سرسختی و مخالفت ابن حنفیه را دید، سیاست‌های سخت‌تری علیه او به اجرا گذاشت و حتی او و بنی هاشم را تهدید به مرگ کرد و برای آنها ضرب الاجل تعیین نمود. این سیاست ابن زبیر بدان سبب بود که سخت از دو جبهه تحت فشار بود. او می‌بایست کار خود را با مختار و ابن حنفیه روشن کند تا به دشمن دیگرش عبدالملک بن مروان بپردازد؛ لذا در مقابل ابن حنفیه و مختار سیاست‌های جدیدتری در پیش گرفت.

به همین منظور، هم زمان دو سیاست را علیه مختار و ابن حنفیه در پیش گرفت. نخست، متقاعد کردن محمد بن حنفیه به پذیرش بیعت با او و دوم، طرح این موضوع که مختار شخصی کذاب و دروغ‌گوست و هیچ‌گونه مأموریتی از سوی ابن حنفیه ندارد. این سیاست که به صورتی گسترده علیه مختار تبلیغ می‌شد، حتی بر هواداران و نزدیکان مختار تأثیر گذاشته بود. از سوی دیگر، ابن زبیر در پی آن بود تا با گردآوری مخالفان مختار در کوفه و هدایت و جذب آنها به سوی بصره که هنوز در دست کارگزاران ابن زبیر بود، جبهه‌ی واحدی از اشراف کوفه و مردم آن‌جا علیه مختار تشکیل و او را از دو جهت، یعنی از سوی بصره و حجاز تحت فشار قرار دهد. ابن زبیر فرماندهی سیاسی و نظامی جبهه‌ی بصره را به برادرش مصعب بن زبیر و مهلب بن ابی صفره واگذار کرد. از سوی دیگر مختار نیز سیاست محتاطانه‌ای در مواجهه با ابن زبیر در پیش گرفت. او به مثنی بن مخربه‌ی عبدی و برخی از شیعیان برجسته‌ی بصره کمک نمود تا زمینه‌های مناسبی برای حضور او در بصره فراهم سازند تا آرام

آرام بصره را نیز به قلمرو خود اضافه کند؛<sup>۲۳</sup> اما ترکیب نیروهای بصری و قدرت هواداران زبیری در آنجا این اجازه را به او نداد. مختار پس از این در سیاست جدیدی سعی کرد تا ضمن مکاتباتی با ابن زبیر راهی برای مقابله‌ی مشترک با امویان و عبدالملک بن مروان جست و جو کند؛ اما ابن زبیر که اعتمادی به قول و قرارهای مختار نداشت، به پیشنهادهای او وقتی ننهاد. او مختار را همچون یک امیر فرمان‌بردار برای خود می‌خواست و برای این منظور سعی کرد با طرح پیشنهادهایی وفاداری او را نسبت به خود بیازماید. مختار در این سیاست می‌خواست ابتکار عمل را در دست بگیرد و در فرصت مناسبی بر نیروهای ابن زبیر غلبه کند؛ از این رو نیروهایی را به منظور اتحاد با ابن زبیر برای مقابله با امویان و نیز به عنوان یک نیروی مستقل و حامی ابن حنفیه، به سوی حجاز گسیل کرد. به هر حال، نیروهای مذکور در بین راه و در پی ترفند فرمانده سپاهیان ابن زبیر قتل عام شدند و همین امر باعث شد که اعتماد و احتمال همکاری میان ابن زبیر و مختار به طور کامل زایل شود. مختار بلافاصله پس از این شکست طی نامه‌ای به ابن حنفیه، منظور خود از اعزام این نیرو را حمایت از او اعلام کرد و خواستار تأیید و همراهی او برای غلبه بر ابن زبیر شد. پس از این ابن زبیر به سیاست خصمانه مختار به طور کامل وقوف یافت و به فکر تقویت بیش‌تر جبهه‌ی بصره افتاد.

پس از قتل عام سپاهیان مختار به وسیله‌ی ابن زبیر، مختار مجدداً در صدد برآمد که تأییداتی برای مقابله با ابن زبیر از محمد بن حنفیه بگیرد. بدین منظور، نامه‌ای به شرح زیر به وسیله‌ی شخصی به نام صالح بن مسعود برای ابن حنفیه فرستاد:

اما بعد؛ من سپاهی را به سوی شما فرستادم که دشمنان شما را خوارتر کند و شهرها را به تصرف تو درآورد اما هنگامی که به سوی شما می‌آمدند و در نزدیکی مدینه، سپاه ابن زبیر ملحد با خدعه و سوگند و پیمان خدا، آنان را فریب داد و چون به آنها اعتماد کردند به ناگاه بر آنان یورش آوردند و خون آنها را ریختند. اگر شما موافقت داشته

باشید، سپاهی را به جانب مدینه بفرستم و شما نیز نمایندگانی به سوی آنان بفرست تا مردم بدانند که من در اطاعت شما هستم و این سپاه را به فرمان شما فرستاده‌ام زیرا در این صورت اکثر آنها را رعایت کرده؛ چرا که آنها بیش از ابن زبیر ملحد به شما توجه دارند. سلام بر شما باد.<sup>۲۴</sup>

ابن حنفیه که سخت مورد سوءظن ابن زبیر بود و همواره معتقد بود که در حرم امن الهی نباید خون ریزی و جنگ ایجاد شود، به این امر راضی نشد و در عین حال نامه‌ی مختار را بدون پاسخ نگذاشت و نظر خود را در این باره بدین شرح به مختار نگاشت:

اما بعد؛ نامه‌ی شما به من رسید و آن را خواندم و دانستم که حق مرا بزرگ داشته‌ای و برای رضایتمندی من عمل کرده‌ای؛ ولی من پیش از هر چیزی دوست دارم خدا را اطاعت کنم و شما نیز هر چقدر می‌توانی آشکارا و پنهان خدا را اطاعت کنی و بدانی که من اگر چنین قصدی داشتم مردمان شتابان به سوی من می‌آمدند و یاوران فراوانی می‌یافتم، ولی من عزلت گزیده‌ام و صبر را پیشه کرده‌ام تا خداوند حکم خود را درباره‌ی من جاری کند. او بهترین حاکمان است.<sup>۲۵</sup>

با تشدید دشمنی میان مختار و ابن زبیر پس از این حادثه و در شرایطی که مختار آوازه‌ی امامت محمد بن حنفیه را در عراق پراکنده ساخت طبیعی بود که ابن زبیر دیگر ابن حنفیه را که در مکه مستقر بود تحمل نکند؛ چرا که تمام این امور از سوی مختار به نام ابن حنفیه صورت می‌گرفت. او رسماً مختار را از این امور منع نمی‌کرد و آشکارا به تکذیب او نمی‌پرداخت و با ابن زبیر نیز بیعت نمی‌کرد. از سوی دیگر، ابن زبیر می‌بایست در مقابل مدعی اموی نیز ایستادگی کند؛ لذا در تلاش بود تا قبل از برخورد با رقیب قدرتمند اموی، یعنی عبدالملک بن مروان، کار عراق را یکسره سازد؛ بنابراین تصمیم گرفت محمد بن حنفیه را که سیاست آشکاری در قبال مختار در پیش نگرفته و از هرگونه موضع‌گیری قاطع در قبال او خودداری می‌کرد به بیعت وادار نماید؛ چرا که با این عمل می‌توانست مبنای ادعای مختار را

که مدعی بود از سوی ابن حنفیه به کوفه اعزام شده است بدین صورت بی اعتبار سازد. در پی اتخاذ این سیاست، ابن زبیر، محمد بن علی را فراخواند و از او خواست که بیعت کند. در این جا بود که ابن حنفیه تحت فشار بیش تر قرار گرفت و عبدالله بن عباس در اعتراض به اقدامات ابن زبیر به حمایت از او پرداخت. عبدالله بن زبیر دوباره از ابن حنفیه خواست تا به بیعت راضی شود، ولی ابن حنفیه و ابن عباس و جمعی از اصحاب او از بیعت خودداری کردند و ابن حنفیه گفت:

اذلم ببق أحد من الناس غیرى ابایعک.<sup>۲۶</sup>

ابن زبیر نیز ابن حنفیه را به همراه جمعی از اصحاب او و بنی هاشم که تعداد آنها را ۱۵، ۱۷ و بیش تر از آن نیز یاد کرده اند در زندان عارم محبوس و آنان را تهدید کرد که اگر ظرف دو ماه با او بیعت نکنند، همه ی آنها را به آتش خواهد کشید؛ و دستور داد هیزم ها و چوب های فراوانی بر در زندان جمع کردند تا برای برپا کردن آتش آماده باشد. ابن زبیر دستور داد تا راه هرگونه گفت و گوی آنان با مردم را ببندند و نگهبانانی را بر آنها گماشت تا ارتباط آنها را با بیرون از زندان قطع کند تا مجبور به بیعت شوند. ابن حنفیه این بار مستقیماً برای نجات از دست ابن زبیر از مختار کمک خواست و مختار عده ای از نیروهای کوفی خود را که به خَشَبیّه معروف شدند به کمک ابن حنفیه فرستاد تا او را نجات دهند.

### نجات ابن حنفیه و شکل گیری خَشَبیّه

شکل گیری خَشَبیّه یکی از مراحل اساسی در تحولات تاریخی در جنبش مختار بود و نقش بسیار قابل توجهی در توسعه ی نظریات سیاسی و عقیدتی کیسانیه داشت. روشن کردن این جریان و شکل گیری آن برای شناختن جنبش کیسانیه و نظراتشان درباره ی محمد بن حنفیه حایز اهمیت است. در این می بحث به بحث و بررسی منشأ این مسأله می پردازیم. منابع مربوط به انساب به وجه تسمیه ی خَشَبی یا خَشَبیّه اشاره کرده و خَشَبی را منسوب



به جماعت خَشَبیّه دانسته‌اند که فرقه‌ای از شیعه و روافض به شمار آمده است. گفته‌اند هر کسی که بدان طایفه و فرقه منسوب بوده «الخَشَبی» نامیده می‌شده است.<sup>۲۷</sup> این عنوان چنان شایع شد که بعدها گروه‌هایی از زیدیه را به همین نام خواندند. منصور بن معتمر از فقها و علمای مشهور در اوایل قرن دوم که رابطه‌ی صمیمانه‌ای با زید داشت، می‌گوید: خَشَبیّه عنوانی بود برای دوست‌داران علی بن ابیطالب علیه السلام.<sup>۲۸</sup> ولی این واژه قدمت بیش‌تری دارد و به پیروان ابن حنفیه و مختار گفته می‌شد و از همین جا بود که این عنوان، هم چون سبائیه، به طور کلی درباره‌ی شیعیان و به ویژه جریان‌های رادیکال و غلاة و نخستین بار در جنبش مختار به کار رفت.

منابع فرقه‌نگاری و بسیاری از منابع تاریخی کاملاً نشان می‌دهد که خَشَبیّه با جنبش مختار پیوند ناگسستنی دارد و بسیاری از پیروان مختار و ابن حنفیه، پیش از آن که به نام کیسانی معروف شوند با این عنوان خوانده می‌شدند. برای روشن شدن این امر به بررسی شکل‌گیری خَشَبیّه و عقاید آنها در این‌گونه منابع می‌پردازیم.

موضوع خَشَبیّه در ارتباط با محمد بن حنفیه و جنبش مختار از چند جهت قابل بررسی

است:

نخست این که بر اساس آنچه از منابع تاریخی، فرهنگ نامه‌ها، انساب و فرق برمی‌آید این واژه درباره‌ی جمعی از هواداران مختار که با ابن اشتر در جنگ با عبیدالله بن زیاد شرکت داشته‌اند به کار رفته است. انتساب این عنوان به همراهان ابن اشتر احتمالاً متأثر از حضور دو عنصر عرب و ایرانی حاضر در سپاه ابن اشتر بود. اطلاعات موجود در منابع، راجع به این‌گونه از خَشَبیان تأکید دارد که جماعتی از سپاهیان ابن اشتر به دلیل این که سلاحی جز چوب در دست نداشتند به «خَشَبی» معروف شدند و آنان را خَشَبیّه خوانده‌اند. ابن رسته در *اعلاق النفیسه* در این باره می‌گوید: خَشَبیّه دسته‌ای از رافضیه‌اند. این گروه، از یاران و اصحاب ابراهیم بن اشتر بودند که در زمان برخورد با عبیدالله بن زیاد، به خاطر این که اکثر آنان

سلاحی نداشتند و به جای شمشیر چوب دستی به دست گرفته بودند به آنها خَشَبیه گفته‌اند.<sup>۲۹</sup> ابوزید بلخی نیز گفته است: خَشَبیه یاران ابراهیم بن مالک اشتر بودند که عبدالله بن زیاد را کشتند و از آن رو خَشَبیه نامیده شدند که در آن روز بیش تر اسلحه‌ی آنان از «خَشَب» بود.<sup>۳۰</sup> ابن قتیبه دینوری نیز آنان را گروهی از رافضه دانسته و گفته است: هنگامی که ابراهیم بن اشتر با عبدالله بن زیاد جنگید، بیش تر یاران او غیر از چوب سلاحی نداشتند و از این رو خَشَبیه نامیده شدند.<sup>۳۱</sup> خوارزمی در *مفاتیح العلوم* اطلاعات جدیدی درباره‌ی پیوند خَشَبیه با سپاهیان ابراهیم بن اشتر ارائه می‌دهد که قابل تأمل است. او خَشَبیه را همان «صرخابیه» می‌داند و اظهار می‌دارد که خَشَبیه گروهی بوده‌اند که به صرخابیه مشهورند و به صرخاب طبری منسوب‌اند. این نام را بدان خاطر به آنها داده‌اند که همراه مختار بر حکومت شوریدند و در آن شورش غیر از چوب سلاحی با خود حمل نمی‌کردند.<sup>۳۲</sup>

خوارزمی اشتباهاً این فرقه را یکی از فرق زیدیه به حساب آورده است که البته به لحاظ تاریخی با جنبش مختار همخوانی ندارد؛ زیرا زیدیان فرقه‌ای متأخر از مختارند. اما اطلاعات او درباره‌ی صرخاب طبری و مسأله‌ی پیوستگی او با خَشَبیه و سپاه مختار و ابن اشتر حایز اهمیت است. وی صرخاب طبری را یکی از طبرسانی دانسته که در سپاه مختار بوده است و این امر با توجه به ترکیب سپاهیان ابن اشتر در مواجهه با عبدالله بن زیاد قابل تأمل و بررسی است. مطابق داده‌های تاریخی، بسیاری از سپاهیان او در نبرد با عبدالله بن زیاد، از ایرانیان (حمراء) تشکیل می‌شدند که شماری از آنها دیلمیان بودند و این احتمال وجود دارد که صرخاب طبری از جمله ایرانیان فعال در سپاه مختار و ابن اشتر بوده باشد. در عین حال گفته شده است که بسیاری از سپاهیان ابن اشتر مجهز به اسلحه‌های چوبی بوده‌اند که آنها را به فارسی «کافرکوبات»<sup>۳۳</sup> می‌نامیده‌اند و کاربرد سلاح‌های چوبی در ایران سابقه‌ی کهنی دارد و در منابع تاریخی تأیید شده است که سپاهیان عجمی ابن اشتر مسلح به چوب و کافرکوب بوده‌اند. مستندات فوق کاملاً نشان می‌دهد که خَشَبیه از نهضت مختار سرچشمه گرفته، ولی

در برخی موارد با گروهی کوچک از زیدیان که آنان را نیز خَشَبیه نامیده‌اند خلط گردیده است. اکثر منابع تاریخی نیز این گروه از خَشَبیه را به سپاهیان مختار و ابن اشتر منسوب کرده‌اند. مسعودی می‌گوید: گروهی از خَشَبیان که در جزیره‌ی قرقیسا بودند، پس از کشته شدن مختار مدتی را تا هنگام رویارویی سپاهیان عبدالملک و ابن زبیر همراه ابن اشتر در نصیبین و قرقیسا ماندند او هم چنین اشاره می‌کند پس از آن که ابن اشتر برای اتحاد با ابن زبیر به سوی مصعب بن زبیر رفت، جماعتی از خَشَبیان هم چنان در آن جا بودند. در زمانی که سپاه عبدالملک بن مروان برای سرکوبی زفر بن حارث راهی نصیبین و قرقیسا شد، با جماعتی از خَشَبیان مواجه گشت و عبدالملک این گروه را محاصره کرد. مسعودی می‌گوید: این گروه به سوی امامت محمد بن حنفیه دعوت می‌کردند «یدعون الی امامة محمد بن الحنفیه». <sup>۳۴</sup> اما پس از مدتی محاصره، خلافت عبدالملک را پذیرفتند و تسلیم او شدند.

مطلب دیگری که می‌توان در باب انتساب خَشَبیه به پیروان مختار و همراهان ابن اشتر مطرح ساخت، موضوع کرسی چوبی بود که مختار آن را از جعد بن هبیره گرفته بود و گفته می‌شد کرسی امام علی علیه السلام است و این موضوع برای برخی از غلاة شیعه، به ویژه گروه‌هایی از شیعیان که عمدتاً به دلیل وابستگی به برخی قبایل جنوب به سبایی معروف شده بودند، مورد تقدس واقع شد. مختار برای بهره‌برداری از شور و غلیان انقلابی و ایجاد تحرک و انگیزه‌ای که بدان وسیله می‌توانست از آنان استفاده‌ی تبلیغاتی کند، آنها را از این امر منعی نمی‌کرد و این باعث شد که عقاید کهن بدویان جنوب و برخی اسرائیلیات که در میان قبایلی چون شام، بنی نهد و بنی شاکر وجود داشت، در شکل تقدس کرسی مذکور پدیدار شود. <sup>۳۵</sup> آنها این کرسی را مقدس شمرده، آیینی برگرد آن به جا می‌آوردند. این گروه همراه سپاهیان ابن اشتر به جنگ ابن زیاد رفتند و شور و هیجان خاصی در اطراف کرسی نشان دادند به طوری که اعمال آنها ابن اشتر را به شدت ناراحت ساخت؛ چرا که عده‌ای از غلاة این کرسی را هم چون تابوت بنی اسرائیل ستایش می‌کردند؛ <sup>۳۶</sup> اما چون مختار در شرایطی قرار گرفته بود که به

حمایت این گروه‌ها نیاز داشت از این اعمال ممانعتی به عملی نمی‌آورد. به نظر می‌رسد پرستش این کرسی چوبی عامل مؤثری در اشتهار همراهان غالی ابن اشتر به حشّی بوده باشد. بعدها عنوان حشّیبه را به صورت عنوان عام و طعنه‌آمیزی برای شیعیان و پیروان مختار به کار بردند.

اما جریان دیگری که عنوان حشّیبه و حشّی را در نهضت مختار معروف ساخت، به زمان محبوس شدن ابن حنفیه توسط ابن زبیر مربوط است. پیش از این گفته شد که به طور کلی سیاست ابن حنفیه در مقابل شرایط سیاسی موجود، سیاستی اعتزالی بود؛ اما در باب مختار با وجود همه‌ی کوششی که او به نام ابن حنفیه انجام داد وی سیاست سکوت اختیار کرد و در عین حال از موضوع انتقام خواهی و خون خواهی اهل بیت خشنود بود. سیاستی که تابع شرایط سیاسی و قرار گرفتن بین دو مدعی قدرتمند اموی و زبیری بود و مشخص نبود چه کسی غالب خواهد شد؛ بنابراین در چنین شرایطی ترجیح داد که از حوادث سیاسی عزلت جوید و با مدعیان مذکور بیعت نکند تا زمانی که شرایط برای غلبه‌ی یکی فراهم آید.

در چنین شرایطی که ابن زبیر او را محبوس و تهدید به قتل نمود، وی پس از مشورت با اطرافیان و همراهان خود صلاح را در آن دید که نامه‌ای برای مختار ابن ابی عبید ثقفی در کوفه بنویسد و از او علیه ابن زبیر یاری بجوید. برای این منظور به طور مخفیانه با کسانی در بیرون از زندان ارتباط برقرار کرد و در حالی که تحت نظارت نگهبانان ابن زبیر بود، چهار تن از شیعیان خود را مأمور کرد که ظرف مدتی معین، قبل از انقضای فرصت وعده داده شده به وسیله‌ی ابن زبیر، نامه‌ای را برای مختار به کوفه ببرند تا برای نجات آنها اقدام کند.<sup>۳۷</sup> برای تحقق این منظور، ابن حنفیه، طفیل بن عامر فرزند عامر بن وائله کنانی محمد بن بشیر، ابا المعتمر و هانی بن قیس الهمدانی را مأمور و به آنها توصیه کرد که به دور از چشم نگهبانان ابن زبیر، مخفیانه ظرف مدت بیست و شش روز، نامه را به کوفه برده، برای نجات آنها از مختار کمک بخواهند. نمایندگان ابن حنفیه دور از چشم عوامل ابن زبیر رهسپار کوفه شدند و

در مسجد کوفه<sup>۳۸</sup> نامه‌ی ابن حنفیه را به مختار رسانیدند. در این نامه محمد بن حنفیه از مختار خواسته بود سریعاً قبل از آن که موعد مذکور فرا برسد و به سرنوشتی همانند برادرش امام حسین علیه السلام دچار شود، او را دریابد تا مایهٔ پشیمانی نشود؛ زیرا هر لحظه در معرض تهدید و قتل و سوزاندن است.<sup>۳۹</sup> یعقوبی متن نام محمد بن حنفیه به مختار را چنین آورده است.

#### بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد بن علی و من قبله من آل رسول الله الی مختار بن ابی عبید و من قبله من المسلمین، أما بعد!  
فان عبدالله بن زبیر أخذنا، فحبسنا فی حجرة زمزم، و حلف الله الذی لا اله الا هو لنبايعه، او لیفر منها علینا  
بالنار، فیاغوثاً».<sup>۴۰</sup>

چون نامه به مختار رسید در مسجد کوفه ندا در داد و شیعیان را جمع کرد و نامه‌ی محمد بن حنفیه را برای آنان خواند و مردم را تحریض کرد که این نامه‌ی مهدی شما و بازمانده‌ی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است که او را همچون گوسفندان در انتظار شب و یا روز کشته شدن نگه داشته‌اند و با آتش تهدید می‌کنند. من قصد دارم سپاهی برای نجات او به سوی ابن زبیر بفرستم. آن گاه مردم را به یاری او فراخواند و سپاهیان برای این منظور بسیج کرد. منابع گفته‌اند که او حدود چهار هزار نفر را به صورت دسته‌های جداگانه و کوچک از پی یکدیگر به سوی عبدالله بن زبیر فرستاد. ابتدا ابو عبدالله جدلی را با هفتاد نفر، سپس ظبیان بن عثمان تمیمی را با چهار صد نفر، ابوالمعتز را با یکصد نفر، هانی بن قیس را با یکصد نفر، یونس بن عمران و عمیر بن طارق را هر یک با چهل نفر پیشاپیش و در دسته‌های جداگانه روانه کرد. آن گاه پس از آن سپاهی گران‌تر شامل بیش از دو هزار نفر به یاری آنان فرستاد و در کل حدود چهار هزار نفر می‌شدند. ابن ابی الحدید در مورد وضع زندانیان آورده است: چون ابن زبیر ابن حنفیه و همراهانش را تهدید به قتل و سوزاندن کرد، سوگند خورد که یا تا پیش از جمعه‌ای که می‌رسد بیعت کنند و یا آماده‌ی مرگ باشند. وی پیش از فرا رسیدن جمعه می‌خواست آنان را

بسوزاند، ولی مسوربن مخرمه زهری وساطت کرد و از ابن زبیر خواست تا به آنها تا روز جمعه فرصت دهد و گوید: چون جمعه فرا رسید، محمد بن حنفیه خود را آماده‌ی مرگ کرد؛ آب خواست و غسل شهادت کرد و سپس جامه‌ای سپید خواست و به عنوان کفن بر تن کرد و بدن خود را حنوط بست و تردیدی نداشت که کشته خواهد شد؛ ولی پیش از آن که ابن زبیر اقدامی کند، لشکریان مختار فرا رسیدند.<sup>۴۱</sup> چون عبدالله بن زبیر سوگندهای شدیدی یاد کرده بود که آنها را تا غروب خورشید بسوزاند، ابن عباس به محمد بن حنفیه پیشنهاد کرد که با او بیعت کند؛ اما ابن حنفیه گفت: انشاء الله حائلی نیرومند مرا از او در امان می‌دارد و ابن عباس چشم به غروب خورشید دوخته بود که ناگهان سپاهیان مختار فرا رسیدند.<sup>۴۲</sup>

مختار به سپاهیان خود دستور داده بود تا می‌توانند مقصد خود را مشخص نکرده، به صورت پنهانی و در دسته‌های کوچک حرکت کنند؛ و برخی روایات حاکی از این است که این سپاه مرکب از چهار هزار نفر بود؛ ولی ابو عبدالله پیشنهاد کرده بود که دسته‌هایی پیشاپیش حرکت نمایند تا زودتر به مقصد برسند و از کشته شدن زندانیان جلوگیری کنند. خودش نیز به عنوان پیش‌قراول با دو دسته‌ی دیگر سریع‌تر حرکت کرد و به مکه رسید و به سوی زمزم رفت و نگهبانان ابن زبیر را پراکنده ساخت و ابن حنفیه و اصحابش و هاشمیان دربند را آزاد کرد. چون خبر به ابن زبیر رسید، با جمعی از اصحابش در آن‌جا حاضر شد و به مجادله و تهدید ابو عبدالله پرداخت و قصد داشت به مقابله با آنها بپردازد. ابن حنفیه هر دو دسته را به آرامش و حفظ حرمت حرم خدا فراخواند. در همین حال که ابن زبیر یاران ابو عبدالله و ابن حنفیه را تهدید می‌کرد، دنباله‌ی سپاهیان مختار فرا رسیدند. ابوالمعتز با صد سوار و هانی بن قیس با یکصد سوار و ظبّیان بن عماره با دویست نفر و اموالی که برای ابن حنفیه آورده بود وارد شدند و به دنبال آنها سپاهیان دیگر فرارسیدند. آنان وارد حرم شدند و در حالی که کافرکوب‌هایی در دست داشتند صدای یا لثارات حسین عَلَيْهِ السَّلَام سر دادند و ابن زبیر از این وضع هراسان شد و آنها را «حشّییه» خطاب کرد. ابن حنفیه یاران خود را از هر گونه خون‌ریزی در

خانه‌ی خدا بازداشت و آنان را به سوی شعب علی رضی الله عنه بیرون برد. حدود چهار هزار نفر با او اجتماع کردند و او اموالی را که مختار برایش فرستاده بود در میان سپاهیان و یاران خود قسمت کرد.<sup>۴۳</sup> از آن زمان نام «خشبیه» به صورت یک عنوان سیاسی و هوادارانه برای پیروان محمد بن حنفیه، مختار و ابن اشتر درآمد و بعداً هم چون فرقه‌ای سیاسی - عقیدتی تصور شد و الخشبی یا الخشبیه خوانده شدند؛ لذا عنوان خَشْبِیْه نه تنها به صورت عنوان برجسته‌ای برای هواداران ابن حنفیه و مختار درآمد، بلکه به صورت اسمی عام و کلی برای اکثر شیعیان نیز به کار رفت. در ابتدا این عده همان کسانی بودند که از کوفه برای نجات ابن حنفیه به سوی مکه رفتند و ضمن جدال با ابن زبیر محمد بن حنفیه را از زندان عارم نجات دادند و همراه او در شعب ساکن شدند و تا رفع تهدیدات کامل از ابن حنفیه و کشته شدن ابن زبیر و تا زمان بیعت ابن حنفیه با عبدالملک به او وفادار ماندند. گروه خَشْبِیْه یک جریان عقیدتی قوی را در میان کیسانیه به وجود آوردند که تأثیرات جدی در افکار کیسانیه داشت. در واقع عنوان‌های سبایی و خَشْبِیْ نخستین نام‌های کیسانیان بود.

اکنون نظر مورخان را برای روشن شدن اطلاق این نام و چگونگی ظهور خَشْبِیْه در مکه مورد بررسی قرار می‌دهیم. طبری، بلاذری، ابن سعد، مسعودی، مبرد، ابن اثیر و دیگر منابع تاریخی متأخر، هر یک انتساب عنوان خَشْبِیْه از سوی ابن زبیر را به گروهی از یاران مختار و ابن حنفیه که برای نجات ابن حنفیه وارد حرم مکه شده بودند و هر کدام چوب دستی در دست داشتند تأیید کرده‌اند.

طبری سال ۶۶ هجری را سال ظهور خَشْبِیْه در مکه می‌داند و می‌گوید: در این سال خَشْبِیْه به مکه آمدند و حج برپا داشتند و امیرشان ابو عبدالله جدلی بوده است.<sup>۴۴</sup> طبری می‌گوید: علت ظهور آنان محبوس شدن محمد بن حنفیه و هفده تن از رجال بنی هاشم و اهل بیت به وسیله‌ی ابن زبیر بوده است. پس از این موضوع بنا به درخواست ابن حنفیه، مختار سپاهییانی برای حمایت از آنان فرستاد که در رأس همه‌ی آنها ابو عبدالله جدلی قرار

داشت. این سپاهیان به تدریج وارد کعبه شدند. این افراد کافرکوب در دست داشتند<sup>۴۵</sup> و رفتند و شعار «یالثارات الحسین» سردادند تا به زمزم رسیدند. آنان ابن حنفیه را از زندان نجات دادند و از او خواستند تا ابن زبیر را به آنها واگذارد، ولی ابن حنفیه خونریزی و جدال در حرم امن الهی را روا ندانست و از آنها خواست که از این امر بپرهیزند. ابن زبیر چون مشاهده کرد افراد مذکور چوب دستی‌هایی موسوم به «کافرکوب» در دست دارند و شعار یالثارات الحسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌دهند و تعداد آنها هر لحظه زیادتر می‌شود، ترسید. ابن حنفیه یاران خود را از جدال و خونریزی باز داشت و آنها با ابن حنفیه به سوی شعب علی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رفتند در حالی که تعداد آنها به حدود چهار هزار نفر رسیده بود.<sup>۴۶</sup> بلاذری در باب تسمیه‌ی این گروه به خَشَبیّه اطلاعات بهتری می‌دهد و در این مورد می‌گوید: زمانی که سپاه مختار وارد مکه شد، عبدالله بن زبیر چوب‌هایی فراهم آورده بود که با آن آتش برافروزد و محمد بن حنفیه و اصحابش را تهدید به آتش می‌کرد. چون سپاهیان مختار وارد شدند تکبیرگویان فریاد زدند: «ای خون‌خواهان حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» و سپس محمد بن حنفیه و همراهان او را آزاد ساختند و از او خواستند تا دست آنها را در برخورد با ابن زبیر آزاد بگذارد؛ ولی ابن حنفیه گفت که جنگ و خونریزی را در حرم خداوند روا نمی‌دانم. در این موقع ابن زبیر فریاد برآورد:

واعجبا من هذه الخَشَبیّة الذین اعتزلونی فی سلطانی یبعون حسیناً کأنی قاتل حسین،

والله لو قدرت علی قتلته لقتلتهم.<sup>۴۷</sup>

بلاذری آن‌گاه علت این که چرا ابن زبیر این افراد را خَشَبیّه نامیده است می‌گوید: بدان سبب که سپاهیان مختار چون وارد شدند هر کدام چوب‌هایی را که ابن زبیر برای آتش فراهم کرده بود به دست گرفتند و یا این که چون افراد مذکور چوب‌دست داشتند، آنها را خَشَبیّه صدا زده است.<sup>۴۸</sup> به نظر می‌رسد که نظر طبری درباره‌ی حمل چماق‌ها و چوب‌دست‌های از پیش آماده شده که به آنها «کافرکوبات» گفته می‌شد صحیح‌تر باشد؛ چرا که مسلمانان هرگونه حمل سلاح در کعبه و خونریزی را حرام دانسته و به همین دلیل از پیش چماق‌ها و



چوب‌دستی‌هایی برای خود تدارک دیده بودند و ابن زبیر نیز احتمالاً به خاطر این که آنها چنین چوب‌دستی‌هایی در دست داشته‌اند آنان را حَشَبیّه خطاب کرده است. این نظر از سوی بلاذری و ابن اثیر نیز کاملاً مورد تأیید قرار گرفته است.<sup>۴۹</sup> به هر حال چه اینان چوب‌های فراهم آمده به وسیله‌ی ابن زبیر را برداشته باشند و چه «کافرکوبات» آماده‌ی خود را حمل کرده باشند فرقی ندارد، اما گفته ابن زبیر باعث شد که از این زمان به بعد این عده را حَشَبیّه بنامند. حَشَبیان با محمدبن حنفیه باقی ماندند و در شعب ساکن شدند و ابن حنفیه اموالی را که مختار برای او فرستاده بود بین آنها تقسیم کرد.<sup>۵۰</sup> پس از این واقعه، تمام کسانی را که با او در شعب ساکن بودند حَشَبی نامیدند. بعدها نه تنها به همه‌ی همراهان او بلکه به اکثر پیروان مختار و ابن اشتر در عراق، نصیبین و قرقیسا و حجاز حَشَبیّه گفته شد و «حَشَبیّه» یا «حَشَبی» به عنوان یک جریان سیاسی در کنار زبیریان، خوارج و امویان بشمار آمد<sup>۵۱</sup> و هم‌چون یک حزب مستقل که به سوی ابن حنفیه دعوت می‌کردند و به امامت او اعتقاد داشتند به حساب آمد و به همین خاطر به صورت مستقل اقدام به برگزاری آیین حج کردند.

ابن سعد می‌گوید: محمد بن عمر به من خبر داد که هشام بن عماره از سعید بن محمد بن جبیر از پدرش می‌گوید: در ایام حج در این سال ابن زبیر با مردم حج گزارد و در همین سال محد بن حنفیه نیز با حَشَبیّه‌ای که همراه او بودند حج گزارد و چهار هزار نفر از حَشَبیّه او را همراهی کردند و با او در شعب فرود آمدند.<sup>۵۲</sup>

به نظر می‌رسد که رعایت احترام و حرمت خانه‌ی خدا سبب شد که این عده از چوب به عنوان سلاح در حرم خدا استفاده کنند. این عمل در واقع رعایت این ایده‌ی ابن حنفیه بود که همواره تأکید می‌کرد در حرم خدا خونی ریخته نشود. پس از این در رویدادهای مختلف از حَشَبیّه در حوادث سیاسی سخن به میان آمده است.

مسعودی می‌گوید: در زمانی که مصعب بن زبیر سپاه خود را برای مقابله با سپاهیان مختار آماده ساخته بود، پیروان مختار که از مردم کوفه بودند و حَشَبیّه نامیده می‌شدند او را همراهی

می‌کردند. بر اساس این اطلاعات، به سال شصت و هفتم مصعب بن زبیر که از طرف برادر خود عبدالله بن زبیر به حکومت عراق منصوب شده بود، از بصره حرکت کرد و در حرورا فرود آمد و در آنجا با مختار درگیر جنگ‌های سختی شد و مختار شکست خورد. مختار به قصر حکومتی کوفه پناه برد و هر روز گروهی از مردم کوفه را به جنگ مصعب و یاران وی می‌فرستاد و گروه بسیاری از شیعه‌ی کیسانی و غیر کیسانی با مختار بودند که خَشَبیّه نامیده می‌شدند. باز مسعودی در این باره می‌گوید: مصعب بن زبیر بقایای یاران مختار را که در قصر بودند امان نداد و آنان نیز مقاومت کردند و مصعب به ناچار آنها را امان داد؛ اما پس از آن که تسلیم شدند، همه‌ی آنها را کشت و از جمله هفت هزار نفر از یاران مختار کشته شدند که همه‌ی آنها از جمله خون‌خواهان حسین علیه السلام بودند و مصعب بن زبیر تمام آنها را کشت و آنها را خَشَبیّه می‌گفتند. «و منه خلق كثير من الشيعة قد سمو الخشبية من الكيسانية وغيرهم».<sup>۵۳</sup>

و نیز گفته شد: جماعتی از خَشَبیان که آنها را از همراهان ابن اشتر دانسته‌اند، در سال هفتاد و یکم، زمانی که سپاه عبدالملک بن مروان به قرقیسا آمدند و زفر بن حارث عامری کلابی، متحد ابن زبیر محاصره و تسلیم شد، از آنجا به سوی نصیبین و موصل رفت که عده‌ای از عاملان و وابستگان زفر بن حارث و یاران مختار بن ابی عبید هنوز آنجا بودند و در نهایت این گروه پس از مدتی محاصره و پایداری تسلیم عبدالملک شدند و به خلافت او گردن نهادند. مسعودی می‌گوید: آنها جماعتی از خَشَبیّه بودند که به سوی ابن حنفیه دعوت می‌کردند.<sup>۵۴</sup>

خَشَبیّه از آنجا که یک عنوان برآمده از یک اندیشه‌ی سیاسی و اعتقادی نبود و صرفاً از روی سرزنش و تحقیر به وسیله‌ی مخالفان به پیروان ابن حنفیه و مختار داده شده است، در منابع فرقه‌نگاری چندان منعکس نشده، بلکه عموماً در منابع ادبی، فرهنگ‌نامه‌ای و تاریخی انعکاس یافته است. حمیری در حورالعین از «الخَشَبیّه» به عنوان یک فرقه‌ی معتقد به بداء و نسخ که از ویژگی‌های فکری کیسانیه است یاد می‌کند.<sup>۵۵</sup> در جریان جنبش مختار جمعی از

غلاة کوفه به نوعی از بداء درباره‌ی اخبار و حوادث آینده در رویدادهای زمان خود قایل شدند. شور و شوقی که آنها برای پیروزی بر رقبای خود داشتند باعث شد در پیش بینی‌های خود از نتایج جنگ‌های دوره‌ی مختار با دشمنان زبیری و اموی، خود را پیروز میدان بدانند و زمانی که در برخی از این جنگ‌ها شکست می‌خوردند، به این آیه از قرآن استناد می‌کردند:<sup>۵۶</sup>

«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أَمُّ الْكِتَابِ»<sup>۵۷</sup>.

در واقع حمیری این برداشت از بداء را که یکی از معتقدات کیسانیه بود، از ویژگی‌های فکری و از اعتقادات خَسَبیه برمی‌شمارد. اما خَسَبیه به عنوان یک فرقه با خط مشی سیاسی - اعتقادی، جدای از کیسانیه نبود، بلکه عنوانی بود که به دلایل مختلف که ذکر شد، و همه مربوط به جنبش مختارند بدین نام معروف شده‌اند. البته این احتمال هم وجود دارد که جمعی از سپاهیان مختار که عموماً از موالی بودند، از سر فقر و نداری، از چوب‌دستی‌های خود به جای سلاح استفاده کرده باشند. مهم آن است که این اسم در دوره‌ای از جنبش مختار تا برتری یافتن عنوان کیسان نسبت به اسامی سباییه، خَسَبیه و مختاریه، نامی غالب برای هواداران ابن حنفیه و معتقدان به امامت او بود.

بعدها همین اسم به صورت طعن‌آمیز از سوی مخالفان برای کلیه‌ی شیعیان و هواداران علی علیه السلام به کار می‌رفت؛ چنان که عنوان خَسَبیه به گروه‌هایی از زیدیه نیز داده شد و به خاطر این اشتراک لفظی برخی از مورخان فرقه‌نگار خَسَبیه، کیسانیه و زیدیه را درهم آمیخته‌اند. چنان که نام سرخابیه که منسوب به سرخاب طبری بود و ماهیت واقعی آن بر ما مشخص نیست، باعث شد که برخی از فرقه‌نگاران و محققان جدید این سرخابیه را با سرحوبیه که از فرق زیدیه است و بیش‌تر معروف به جارودیه و منسوب به ابی الجارود زیاد ابن منذر سرحوب، از زیدیان هستند،<sup>۵۸</sup> اشتباه بگیرند، لذا سرخابیه را از فرق زیدیه به شمار آورده و آن را به مختار مرتبط دانسته‌اند، در حالی که فاصله‌ی زمانی مختار تا ظهور قیام زید، حداقل بیش از ۵۰ سال است و این اشتباه فرقه‌نگاران کهن، در تحقیقات و فرهنگ‌نامه‌های فرقه‌ای

جدید نیز تکرار شده است.<sup>۵۹</sup> صاحب بیان‌الادیان، الخَشَبِیّه را یکی از فرق زیدیه به شمار آورده و در تقسیم بندی پنج‌گانه‌ی خود از فرق زیدیه، یکی از آنها را تحت عنوان خَشَبِیّه یاد کرده است.<sup>۶۰</sup> عمادالدین طبرسی نیز در اسرار‌الامامة الخَشَبِیّه را پیروان سرخاب طبری به شمار آورده و از آن به عنوان یکی از فرق زیدیه یاد کرده و می‌گوید: «الخَشَبِیّه و هم اصحاب سرخاب الطبری و کان سلاحهم الخَشَبُ یوم الحرب».<sup>۶۱</sup> این منابع که موضوع خَشَبِیّه‌ی مختار و زیدیه را به هم خلط کرده‌اند از منابع متأخرند، و در منابع نخستین تاریخی و فرقه‌نگاری بدین صورت نیامده است.

به هر حال، ارتباطی به طور عموم بین تشیع و عنوان خَشَبِیّه وجود دارد و کاربرد خَشَبِی هم چون سبایی در دوره‌ای درباره‌ی گروه‌های مختلفی از شیعیان به کار رفته است و شباهت‌های اجتماعی بین خَشَبِیان پیرو مختار و ابن حنفیه - که عمدتاً از مردم فرودست و فقیر بوده‌اند و در مواقع جنگ با چوب‌دست‌هایشان می‌جنگیده‌اند - یا برخی عقاید مشترک، باعث شد که این نام برای همه‌ی شیعیان نیز به کار برود. این حقیقت را می‌توان در سخن منصور ابن معتمر، از فقهای بزرگ شیعه و از هواداران سرسخت زید بن علی دریافت که درباره‌ی عنوان خَشَبِی گفته بود: به هر کسی که دوست دار علی بن ابیطالب علیه السلام بود، خَشَبِی می‌گفتند.<sup>۶۲</sup> با وجود این نظر که از سوی یکی از طرفداران زید و علمای زیدیه گفته شد، شکی باقی نمی‌ماند که فرقه‌ای مشخص و واضح به نام خَشَبِیّه در میان زیدیان وجود نداشته، بلکه خَشَبِیّه عنوان کلی برای شیعیان بوده است؛ البته گفته شده که عده‌ای از یاران زید چون چوبی را که زید بر آن به دار آویخته شده بود حفظ کرده بودند، به آنها خَشَبِیّه می‌گفتند.<sup>۶۳</sup> این تیمه درباب وجه تسمیه‌ی خَشَبِیّه همین نظر را دارد و می‌گوید: علت این که پیروان زید را خَشَبِیّه گفته‌اند آن بود که عده‌ای از پیروان او به صورت مخفی و شبانه به پای چوبه‌ی دار او می‌رفتند و آن را زیارت می‌کردند، لذا به خَشَبِی معروف شدند.<sup>۶۴</sup> صاحب تحفة‌اثنی عشریه نیز ظهور خَشَبِیّه را پس از قیام زید بن علی بن حسین علیه السلام می‌داند که معتقد بودند در

عصری که امام معصومی وجود ندارد باید صرفاً با سلاح چوب نبرد کرد.<sup>۶۵</sup> به هر حال، اگر چنین امری نیز درست باشد، زیدیان معروف به خَشَبیه چنان نام و آوازه‌ای نداشته‌اند که عنوان خَشَبی از این گروه نشأت گرفته باشد. علاوه بر این که این عنوان سابقه و قدمت بیش‌تری دارد و چنان که گفته شد، پیش از شکل‌گیری قیام زید، عنوانی کاملاً معروف بود و قبل از این کلیه‌ی پیروان مختار و ابن حنفیه را خَشَبی می‌گفته‌اند، به طوری که به صورت عنوانی فراگیر درآمده و بعدها به گروه‌های دیگر نیز نسبت داده شده است. خَشَبیه در تحولات بعدی کیسانیه برای مدتی بسیار مؤثر بود؛ زیرا ورود نیروهای مختار تحت امر چند تن از فرماندهان نظامی عراق که از مردم کوفه بودند و سکونت آنها در جوار محمد بن حنفیه، تحولی عقیدتی - سیاسی در جریان کیسانیه بر جای گذاشت.

بر اساس آنچه گفته شد، خَشَبیه در میان سپاه مختار و طرف داران ابن حنفیه ظهور کردند<sup>۶۶</sup> و تا کشته شدن ابن زبیر در سال ۷۳ هجری به مدت هفت سال تمام به حمایت از ابن حنفیه پرداختند و در شعب علی ع، طائف، ایله، نصیبین، کوفه و مدین شام، همه‌جا به حمایت از او پرداخته، یا با او بودند. هر چند با کشته شدن مختار در سال ۶۷ هجری و بعداً پس از سخت‌گیری ابن زبیر علیه ابن حنفیه جماعتی از خَشَبیان به کوفه بازگشتند و عده‌ای نیز در نصیبین و قرقیسا ساکن بودند، در زمانی که سخت‌گیری‌های ابن زبیر بر ابن حنفیه تشدید شد، جماعتی از خَشَبیانی که به کوفه رفته بودند مجدداً به مکه بازگشتند و در کنار ابن حنفیه هم چنان وفادار ماندند.

در طول این مدت از خَشَبیان به عنوان یک جریان واحد سیاسی یاد می‌شد که در مقابل هواداران زبیریان، جماعت خوارج و امویان هم چون یک حزب سیاسی که از اندیشه‌ی امامت محمد بن حنفیه دفاع می‌کرده‌اند پدیدار شده است. جمعی از این جریان در طول مدت مذکور همراه ابن حنفیه در شعب علی ع در مکه باقی مانده و با وجود پریشانی و تزلزلی که پس از کشته شدن مختار در میان آنها ایجاد شده بود در برابر ابن زبیر همچنان مقاومت کردند. کشته

شدن مختار باعث شد که موقعیت آنها بسیار تضعیف شود؛ چرا که قبل از آن مختار مال‌هایی را به سوی ابن حنفیه می‌فرستاد و او آن را میان حشبیان تقسیم می‌کرد، ولی کشته شدن مختار، هم به لحاظ مالی و هم سیاسی آنها را در تنگنا قرار داد، ولی هم چنان در کوه، دشت و شهر با ابن حنفیه بودند. البته آرمان‌های اولیه‌ی حشبیان برای حمایت از امامت ابن حنفیه تعدیل شده بود. آنان قبل از هر چیز، با توجه به تبلیغات مختار، امیدوار بودند که او بر ابن زبیر و دیگر رقبا پیروز شود، اما کشته شدن مختار این امر را ناممکن ساخت و ابن حنفیه نیز شخصاً در جهت رسیدن به قدرت سیاسی حاضر به به‌کارگیری زور و توسل به خشونت و قدرت نظامی نبود؛ از این رو تعدادی از این حشبیان به کوفه بازگشتند. عده‌ای همچنان به خاطر احترام به ابن حنفیه و خاندان علی علیه السلام و هاشمیان تا هنگام بیعت با عبدالملک در کنار ابن حنفیه باقی ماندند و پس از آن که عبدالملک به ابن حنفیه و همه‌ی همراهانش امان‌نامه داد، از اطراف او پراکنده شدند. تعداد دیگری از حشبیان که از پیروان ابن اشتر در نصیبین و قرقیسا بودند قبلاً خود را تسلیم عبدالملک ساخته، اما جماعتی از حشبیان مستقر در کوفه که همراه مختار بودند، پس از شکست مختار به دست مصعب بن زبیر، تسلیم و جملگی قتل عام شدند. به هر حال، پس از شکست مختار بقیه‌ی حشبیان، چه آنهایی که در سرزمین جزیره بودند و چه آنهایی که در حجاز بودند تسلیم عبدالملک بن مروان شدند؛ اما از میان همین حشبیان افرادی ظهور کردند که اندیشه‌ی امامت ابن حنفیه را همچون یک آرمان قابل دسترس به آینده موکول کرده، نوعی از موعود گرایی را ترویج کردند. از جمله افراد معروف حشبی از نزدیکان ابن حنفیه، خندف اسدی و کثیر عزه شاعر معروف کیسانی بودند. ابوالفرج می‌گوید: خندف اسدی از حشبیان همراه ابن حنفیه بوده و او بود که کثیر عزه را به مذهب حشبییه درآورد.<sup>۶۷</sup> کثیر عزه در دوره‌ای که ابن زبیر، محمد بن حنفیه را از شعب علی علیه السلام از مکه خارج ساخت همراه او بود و اشعاری در ستایش و امامت ابن حنفیه سرود و به همراه او به سوی شام رفت و پس از ناامیدی از عبدالملک در طائف، در جبل رضوی با او همراه بود. او

بود که به عنوان یکی از خَشَبیان معروف، اندیشه‌ی مهدویت و رجعت ابن حنفیه را بر اساس نظریه‌ی ائمه‌ی اربعه یا اسباط اربعه ترویج نمود (کثیر در اشعار خود از امام علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و محمد بن حنفیه به عنوان اسباط اربعه یاد کرده است). در منابع در مورد کثیر آمده است: «کان خَشَبياً»،<sup>۶۸</sup> «کان خَشَبياً یقول بالرجعة»<sup>۶۹</sup> و «کان خَشَبياً یؤمن بالرجعة».<sup>۷۰</sup> به هر جهت، جماعت خَشَبیان نقش مهمی در تحولات فکری و سیاسی کیسانیه داشته‌اند؛ چرا که بخشی از مواضع سیاسی و آرای عقیدتی کیسانیه در جریان این حوادث و تحت تأثیر همین گروهی که به خَشَبیه معروف شدند شکل گرفت. سرچشمه‌های تفکر نجات بخشی، رجعت و غیبت ابن حنفیه، تبعید او به طائف، ایله، جبل رضوی از این پس در پیوند با این گروه شکل گرفت که همواره همراه ابن حنفیه بودند. بعداً خَشَبیان یک جریان و فرقه‌ی سیاسی و مذهبی دانسته شدند که پیروان مختار و ابن حنفیه بودند و این توضیح در منابع به کار رفته است. اما بعداً خَشَبیه تحت الشعاع نام کیسان قرار گرفت.

### تبعید ابن حنفیه

پس از گذشته شدن مختار در رمضان سال ۶۷ هجری، رویارویی دو مدعی قدرتمند خلافت، یعنی عبدالملک بن مروان و عبدالله بن زبیر اجتناب ناپذیر شد. عبدالملک توانسته بود با دوری از منازعه‌ی میان دو دشمن خود، یعنی مختار و ابن زبیر و حل برخی از مشکلات و اختلافات درونی میان امویان، خود را برای مقابله با نیروهای ابن زبیر آماده سازد. ابن زبیر نیز توانست رقیب خطرناکی مانند مختار را از سر راه خود بردارد و قسمت اعظمی از قلمرو خلافت، از حجاز تا مرزهای شرقی ایران را تحت سلطه‌ی خود درآورد؛ اما برای او به دست آوردن بیعت هاشمیان که هنوز در حجاز بودند، یک موضوع مهم تلقی می‌شد. هر چند مختار حامی جدی ابن حنفیه را از سر راه برداشته بود، ولی کسب بیعت ابن حنفیه و ابن عباس که از بزرگان بنی هاشم و حجاز بودند هم چنان مورد توجه او بود؛ چرا که این موضوع می‌توانست

موقعیت او را در مقابل عبدالملک بن مروان در منطقه‌ی حجاز تقویت کند. تأیید هاشمیان هم‌چنین در تثبیت مشروعیت سیاسی او در انظار مردم مدینه و مکه بسیار مؤثر بود، ولی ابن زبیر می‌دانست که ابن حنفیه در این مورد با وی بیعت نخواهد کرد؛ لذا زبانی جز زبان تهدید و زور به کار نمی‌برد. او تحت هر شرایطی درصدد بود ابن حنفیه و حشبییه را متقاعد کند که دیگر پس از مختار عصر مخالفت آنان به سر آمده است و آنان باید با عبدالله بن زبیر بیعت کنند، وگرنه سرنوشت سختی در انتظار خواهند داشت. پس از یکسره شدن کار مختار، قلمرو او تحت امر مصعب بن زبیر و عبدالله بن زبیر درآمد و او مجدداً درصدد برآمد که ابن حنفیه را تحت فشار قرار دهد تا با او بیعت کند. بدین منظور برادر خود عروة بن زبیر را که از فقهای حجاز بود، به سوی محمد بن حنفیه فرستاد تا او را متقاعد سازد که در بیعت ابن زبیر وارد شود. محمد بن حنفیه از پیشنهاد ابن زبیر در خشم شد و به عروة بن زبیر تأکید کرد تا وقتی مردم بر یکی از مدعیان خلافت توافق نکنند، به هیچ وجه حاضر نخواهد بود با احدی از آنها به خلافت بیعت کند. وی عبدالملک بن مروان، مدعی اموی را که در تمام سرزمین شام و مصر سلطه داشت رقیب قدرتمند ابن زبیر برشمرد و به عروة بن زبیر اعلام کرد که اگر مردم بر یکی از این دو توافق کردند و کلاً به خلافت و سلطنت یکی از آن دو گردن نهادند، آن وقت او حاضر خواهد شد به اطاعت درآید و بیعت کند.<sup>۷۱</sup> عروة بن زبیر که نتیجه‌ای از ملاقات با ابن حنفیه نگرفته بود به سوی عبدالله بن زبیر بازگشت و برادرش را از این موضوع آگاه کرد.

چون فشارهای ابن زبیر بر محمد بن حنفیه پس از کشته شدن مختار بن ابی عبید ثقفی افزایش یافت، محمد بن حنفیه در میان یاران خود به پا خاست و خطبه‌ای خواند و خطاب به حشبیانی که در این مدت با او باقی مانده بودند گفت: اکنون عداوت و کینه‌ورزی اهل دنیا نسبت به من افزایش یافته است. به شما توصیه می‌کنم که هر کدام به بلاد خود بازگردید و از سوی من هیچ سرزنش و دینی بر شما نیست. من در این حرم اقامت دارم تا این که خداوند برای من گشایشی ایجاد کند. جمعی از اصحابش نظیر ابوعبدالله جدلی، عبدالله بن سلع



همدانی و محمد بن بشر شاکری هر کدام بپا خاستند و سخنانی در فضیلت ابن حنفیه و وفاداری‌شان به او بیان داشتند و اعلام کردند که به هیچ وجه حاضر نیستند او را تنها بگذارند. ابن حنفیه نیز برای آنها دعا کرد، با این حال جمعی از حَسَبیان به سوی کوفه بازگشتند.<sup>۷۲</sup> در چنین شرایطی که ابن حنفیه و شیعیانش تحت فشار ابن زبیر بودند عبدالملک بن مروان از او دعوت کرد تا به سرزمین شام بیاید و در هر جا که می‌خواهد آزادانه زندگی کند. ابن حنفیه به سوی دیار شام رفت و در «ایله»، شهرکی ساحلی بر سر راه شام ساکن شد و آوازه‌ی زهد و دینداری‌اش در شام پیچید؛ اما عبدالملک از دعوت ابن حنفیه پشیمان شد و به او پیغام داد تا از قلمرو شام خارج شود. ابن حنفیه و شیعیانش مجدداً به سوی مکه بازگشتند و در شعب علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مستقر شدند و چون خبر بازگشت و استقرار ابن حنفیه در شعب به اطلاع عبدالله بن زبیر رسید بدو پیغام داد یارانش را از شعب خارج کند و به جایی دیگر برود و یا تن به بیعت بدهند. ابن حنفیه در مقابل تهدیدات ابن زبیر به فرستاده‌اش گفت که به او پیغام برساند که این جا حرم و سرزمین امن خداست و به هیچ وجه حاضر نخواهد بود از آن جا بیرون برود. چون اخبار مذکور به جمعی از یاران ابن حنفیه رسید، دوباره به مکه رجعت کردند و به دیگر یاران ابن حنفیه که از مردم کوفه بودند پیوستند و بدو گفتند تا زمانی که دست ابن زبیر از سرشان کوتاه نشود، او را رها نخواهند ساخت.<sup>۷۳</sup> مجدداً عروة بن زبیر به همراه عبدالله بن مطیع عدوی و برخی از رجال قریش به سوی ابن حنفیه رفتند و وارد شعب شده، نزد محمد بن حنفیه رفتند و بدو گفتند که امیرالمؤمنین ابن زبیر نزول شما را در این شعب نهی کرده است و باید از این موضع نقل مکان کنید و به جای دیگری بروید. یاران ابن حنفیه به مجادله با رسولان عبدالله بن زبیر پرداختند و ابن حنفیه در حالی که در حق ابن زبیر نفرین می‌کرد با یارانش مکه را ترک کرد و از شعب علی عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ به سوی ینبع و جبل رضوی در نزدیک طائف رفت.<sup>۷۴</sup> عبدالله بن عباس با شنیدن این اخبار به سوی ابن زبیر رفت و به خاطر رفتارش با ابن حنفیه با او مجادله کرد و سخت به سرزنش او پرداخت.<sup>۷۵</sup> ابن زبیر عبدالله بن عباس را تهدید

کرد و ابن عباس برای پرهیز از درگیری با ابن زبیر، با حالت قهر، مکه را ترک کرد و به سوی طائف رفت. ابن حنفیه از رضوی به سوی ابن عباس آمد و در آنجا ساکن شد تا این که ابن عباس در آنجا وفات کرد و ابن حنفیه بر او نماز گزارد.<sup>۷۶</sup>

ابن حنفیه تا هنگام رویارویی ابن زبیر با سپاهیان اموی و محاصره‌ی مکه به وسیله‌ی حجاج بن یوسف در طائف ماند و پس از این که ابن زبیر محاصره شد به شعب بازگشت و تا هنگام کشته شدن ابن زبیر در سال ۷۳ هجری در شعب ساکن بود.<sup>۷۷</sup> مقاومت ابن حنفیه در برابر عبدالله بن زبیر، تأثیرات مهمی در نظریه‌ی سیاسی کیسانیه، چه در مرحله‌ی شکل‌گیری امامت ابن حنفیه و چه در تکامل و توسعه‌ی این نظریه، در میان یاران مختار و ابن حنفیه و همچنین در شکل‌گیری گروهی خاص به نام خَشَبیّه که از وفاداران ابن حنفیه بودند، داشت و نظریه‌ی امامت او را تقویت کرد. از میان همین افراد، برخی مبلغان ابن حنفیه و مروجان سرسخت کیسانی ظهور کردند که هر کدام نقش مؤثری در تحولات بعدی کیسانیه داشتند.

## پی نوشت ها:

۱. محمد بن جریر الطبری، تاریخ الطبری، جزء پنجم، ص ۲۱۷.
۲. همان، ص ۲۶۰.
۳. سیف بن عمرالضبی الاسدی، الفتنه و وقعة الجمل، ص ۱۱۷، ۱۶۴، ۱۶۹ و ۱۷۶؛ ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان المفید، الارشاد، تصحیح محمد باقر بهبودی، ص ۲۴۱.
۴. ابن ابی الحدید المعتزلی، شرح نهج البلاغه، جزء دوم، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ص ۱۶۷.
۵. محمد بن جریر الطبری، همان، جلد پنجم، ص ۲۲۳.
۶. محمد بن یزید المبرد، الكامل فی اللغة و الادب، ج ۳، تحقیق عبدالمجید هندای، ص ۹۰؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، جلد چهارم، ص ۱۷۰ - ۱۷۱؛ صلاح الدین خلیل ابن ایبک الصفدی، الوافی بالوفیات، جزء پنجم، به اعتناء دوریتا کرافولسکی، ص ۱۰۱.
۷. ابن ابی الحدید المعتزلی، همان، ج ۴، ص ۷۹.
۸. محمد بن جریر الطبری، همان، جزء هفتم، ص ۴۶.
۹. همان، ص ۴۷.
۱۰. همان، ص ۴۸ - ۴۹.
۱۱. همان، ص ۴۹.
۱۲. همان، ص ۴۸.
۱۳. همان، ص ۴۶ - ۴۹.
۱۴. همان، ص ۴۸.
۱۵. همان، ص ۶۱ - ۶۲.
۱۶. همان، ص ۶۵ - ۶۷.
۱۷. نامعلوم، اخبارالدوله العباسیه، تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار المطلبی، ص ۹۹.
۱۸. علی بن حسین المسعودی، مروج الذهب، جزء سوم، ص ۸۴ - ۸۵؛ جمال الدین احمد بن علی احسین ابن عنبه، عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب، ص ۴۳۲.
۱۹. احمد بن اعثم الکوفی، الفستوح، ج ۳، ص ۲۷۳؛ احمد بن ابی یعقوب الیعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، تحقیق عبدالامیرمهنا، ص ۱۷۵.
۲۰. احمد بن ابی یعقوب الیعقوبی، همان، ص ۱۷۸.
۲۱. علی بن حسین المسعودی، ص ۱۹۷؛ ابن ابی الحدید المعتزلی، همان، ص ۶۲ - ۶۳؛ احمد بن ابن ابی

- يعقوب ايعقوبي، همان، ص ١٧٨ - ١٧٩؛ على الاحمدى الميانجى، **مواقف الشيعة**، جزء اول، ص ٥٥؛ و احمد زكى صفوت، **جمهرة الخطب العرب**، ص ٩٠ - ٩١.
٢٢. على بن الحسين المسعودى، همان، ص ٩٧؛ ابن ابى الحديد المعتزلى، همان، ص ٦٣؛ احمد بن ابن ابى يعقوب اليعقوبى، همان، ص ١٧٩.
٢٣. محمد بن جرير طبرى، همان، ص ١١٧ - ١٢٠.
٢٤. همان، ص ١٢٣؛ ابن محمد بن اعثم الكوفى، همان، ص ٣١٥ - ٣١٦؛ عزالدين ابن الاثير الجزرى، **الكامل فى التاريخ**، ج ٤، ص ٥١ - ٥٢.
٢٥. همان.
٢٦. احمد بن اعثم الكوفى، همان، ص ٢٣٧؛ احمد بن ابى يعقوب اليعقوبى، همان، ص ١٧٥؛ **اخبار الدولة العباسيه**، ص ٩٩.
٢٧. عبدالكريم بن محمد بن منصور التميمى السمعانى، **الانساب**، جزء دوم، تقديم و تعليق عبدالله عمر البارودى، ص ٢٦٨؛ عزالدين ابن الاثير الجزرى، **اللسباب فى تهذيب الانساب**، ج ٣، ص ٣٠٠؛ عبدالرحمن السيوطى، **لب اللباب فى تحرير الانساب**، جزء اول، تحقيق محمد احمد عبدالعزيز و اشرف احمد عبدالعزيز، ص ٢٦٨.
٢٨. همان.
٢٩. احمد بن عمر بن رسته، **الاعلاق النفيسه**، به اهتمام حسين قراچانلو، ص ٢٦٥.
٣٠. احمد بن سهل البلخى، **البدء و التاريخ**، جزء دوم، تحقيق و حواشيه خليل عمران المنصور، ص ١٨١.
٣١. ابن قتيبه الدينورى، **المعارف**، ص ٣٤٠.
٣٢. محمد بن احمد بن يوسف الخوارزمى، **مفاتيح العلوم**، ترجمه حسين خديو جم، ص ٢٩.
٣٣. محمد بن جرير الطبرى، همان، ص ١٢٤.
٣٤. على بن حسين المسعودى، ص ١٢٥.
٣٥. محمد بن جرير الطبرى، همان، ص ١٢٧ - ١٣٠؛ عزالدين ابن الاثير جزرى، **الكامل فى التاريخ**، جزء چهارم، ص ٥٨ - ٥٩.
٣٦. همان.
٣٧. محمد بن جرير الطبرى، همان، ص ١٢٤ - ١٢٥؛ و **اخبار الدولة العباسية**، ص ٩٩ - ١٠٠.
٣٨. همان، ص ١٠٠.
٣٩. محمد بن جرير الطبرى، همان، ص ١٢٤.

۴۰. احمد بن ابی یعقوب الیعقوبی، همان، ص ۱۷۸؛ احمد بن اعثم الکوفی، همان، ص ۲۷۷ (ابن اعثم در الفتوح صورت کامل تری از این نامه آورده است).
۴۱. ابن ابی الحدید المعتزلی، همان، جزء پانزدهم، ص
۴۲. علی بن حسین المسعودی، همان، ص ۹۳-۹۴.
۴۳. احمد بن اعثم الکوفی، همان، ص ۲۷۸-۲۸۱؛ محمد بن جریر الطبری، همان، ص ۱۲۴؛ عزالدین ابن الاثیر الجزری، **الکامل فی التاریخ**، ج ۴، ص ۵۲-۵۴.
۴۴. محمد بن جریر الطبری، همان، ص ۱۲۳.
۴۵. همان.
۴۶. همان.
۴۷. احمد بن یحیی البلاذری، **انساب الاشراف**، جزء سوم، تحقیق عبدالعزیز الدوری، ص ۱۸۵.
۴۸. همان.
۴۹. همان، ص ۲۸۵-۲۸۶ و عزالدین ابن الاثیر الجزری، **الکامل فی التاریخ**، ج ۴، ص ۵۲-۵۳.
۵۰. ابن محمد احمد بن اعثم الکوفی، همان، ص ۲۸۱.
۵۱. احمد بن یعقوب الیعقوبی، همان، ص ۱۸۷؛ محمد بن سعد، **الطبقات الکبری**، ج ۴، ص ۱۶۹.
۵۲. همان، ج ۵، ص ۱۰۳.
۵۳. علی بن الحسین المسعودی، همان، ص ۱۱۸؛ همو، **التنبیه و الاشراف**، ص ۳۱۳.
۵۴. علی بن الحسین المسعودی، **مروج الذهب**، جزء سوم، ص ۱۲۵.
۵۵. ابوسعید بن نشوان الحمیری، **النور العین**، تحقیق و ضبط و تعلیق، کمال مصطفی، ص ۲۷۴.
۵۶. محمد بن جریر الطبری، همان، ص ۱۴۱.
۵۷. سوره الرعد، آیه ۳۹.
۵۸. الشیخ عبدالله المامقانی، **مقیاس الهدایة**، (ضمیمه تنقیح المقال)، ص ۱۴۳؛ شیخ الطایفه، ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی، **رجال الطوسی**، تحقیق جواد القیومی الاصفهانی، ص ۱۳۵.
۵۹. محمد جواد مشکور، **فرهنگ فرق اسلامی**، با مقدمه و توضیحات کاظم مدیرشانه چی، ص ۱۸۱؛ شریف یحیی الامین، **فرهنگ نامه فرقه های اسلامی**، ترجمه محمد رضا موحدی، ص ۱۳۵؛ و عبدالرفیع حقیقت، جنبش زیدیه در ایران، ص ۴۵.
۶۰. ابوالمعالی محمد بن نعمت علوی فقیه بلخی، **بیان الادیان**، تصحیح محمدتقی دانش پژوه و قدرت الله پیشنمازاده، ص ۵۵.

٦١. عمادالدين الحسين بن علي الطبرسي، *اسرار الامامه*، تحقيق و تصحيح قسم الكلام، ص ٤٨٤.
٦٢. ابي سعد عبدالكريم بن محمد منصورالتميمي السمعاني، همان، ص ٣٦٨؛ عزالدين ابن الاثير الجزري، *اللباب في تهذيب الانساب*، ج ١، ص ٣٠٠؛ عبدالرحمن السيوطي، همان، ص ٢٨٦.
٦٣. عباس اقبال آشتياني، *خاندان نوبختي*، ص ٢٥٥.
٦٤. ابن تيميه، *منهاج السنة النبويه في النقص كلام الشيعه و القدره*، ج ١، ص ٨.
٦٥. غلام حليم صاحب دهلوي، *تحفة اثني عشرية*، ص ١٥.
٦٦. محمد بن جرير طبري، همان، ص ١٢٣ - ١٢٤؛ عزالدين ابن الاثير الجزري، *الكامل في التاريخ*، جزء چهارم، ص ٥٣.
٦٧. ابي الفرج الاصبهاني، *الاغاني*، جزء نهم، ص ١٧.
٦٨. همان، جزء پنجم، ص ١٥٥ و جزء هشتم، ص ٣٣؛ علي بن حسين مسعودي، همان، ص ٩٤.
٦٩. همان، ص ١٩.
٧٠. شمس الدين الذهبي، *تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام*، ج ٧، تحقيق الدكتور عمر عبدالسلام، ص ٢٢٧؛ همو، *سير الاعلام النبلاء*، جزء پنجم، تحقيق شعب الارنوط، ص ١٥٢.
٧١. احمد بن اعثم الكوفي، همان، ص ٣٥٥.
٧٢. همان، ص ٣٥٦ - ٣٥٧.
٧٣. همان، ص ٣٥٧.
٧٤. همان، ص ٣٦١ - ٣٦٣.
٧٥. همان، ص ٣٦٤ - ٣٦٧؛ *اخبار الدولة العباسيه*، ص ١١٣ - ١١٦؛ عزالدين ابن الاثير الجزري، *الكامل في التاريخ*، جزء چهارم، ص ٥٤.
٧٦. علي بن الحسين المسعودي، ص ٩٧ - ٩٨.
٧٧. همان، ص ١٠٩.

### منابع:

- ابن تيميه، *منهاج السنة النبويه في النقص كلام الشيعه و القدره* (قاهره، ١٣٢١).
- ابن خلکان، *وفيات الاعيان* (بيروت، دارالصادر، ١٣٩٧ / ١٩٧٧) ج ٤.
- ابن رسته، احمد بن عمر، *الاعلاق النفيسه*، به اهتمام حسين قراچانلو (نشر اميركبير، ١٣٦٥).
- ابن سعد، محمد، *الطبقات الكبرى* (بيروت، دارصادر، ١٤٠٥ / ١٩٨٥) ج ٤.

- ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی الحسین، *عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب* (قم، ۱۴۱۷ / ۱۹۹۶).
- الاسدی، سیف به نعمر الضبی، *الفتنه و وقعة الجمل*، جمع و تصنیف، احمد راتب عرموش (بیروت، دارالفنایس، ۱۴۱۳ / ۱۹۹۳).
- الاصبهانی، ابی الفرج، *الاجانی* (بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا)
- الامیر، شریف یحیی، *فرهنگنامه فرقه های اسلامی*، ترجمه ی محمدرضا موحدی (تهران، نشر باز، ۱۳۷۸).
- البلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقیق عبدالعزیز الدوری (بیروت، ۱۳۹۸ / ۱۹۷۸).
- البلخی، ابوالمعالی محمد بن نعمت علوی فقیه بلخی، *بیان الادیان*، تصحیح محمد تقی دانش پژوه و قدرت الله پیشنمازاده (تهران، نشر موقوفات ایرج افشار، ۱۳۷۶).
- بلخی، احمد بن سهل، *البسداء و التاریخ*، تحقیق و حواشیه خلیل عمران المنصور (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ / ۱۹۹۱).
- الجزری، ابن الاثیر، *اللساب فی تهذیب الانساب* (بیروت، منشورات محمدعلی بیضون، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ / ۲۰۰۰) ج ۱.
- \_\_\_\_\_، *الکامل فی التاریخ* (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ / ۱۹۹۸).
- حقیقت، عبدالرفیع، *جنبش زبده در ایران*، انتشارات فلسفه، ۱۳۶۳.
- الحمیری، ابوسعید بن نشوان، *الحوار العین*، تحقیق و ضبط و تعلیق کمال مصطفی (تهران، ۱۹۷۲).
- الخوارزمی، محمد بن احمد بن یوسف، *مفاتیح العلوم*، ترجمه ی حسین خدیو جم (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۳).
- الدهلوی، غلام حلیم صاحب، *تحفة اثنی عشریه*، (نول کشور، ۱۸۹۶).
- الدینوری، ابن قتیبه، *المعارف*، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ / ۱۹۸۷).
- الذهبی، شمس الدین، *تاریخ الاسلام و فیات المشاهیر و الاعلام*، تحقیق الدكتور عمر عبدالسلام (دارالکتب العربی، ۱۴۱۸ / ۱۹۸۸).
- \_\_\_\_\_، *سیر الاعلام النبلاء*، تحقیق شعب الارنوط (بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۰ / ۱۹۹۰).
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی، *الانساب*، تقدیم و تعلیم عبدالله عمر البارودی (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ / ۱۹۹۱).
- السیوطی، عبدالرحمان، *لب اللباب فی تحریر الانساب*، تحقیق محمد احمد عبدالعزیز و اشرف احمد عبدالعزیز (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ / ۱۹۹۱).

- الصفدى، صلاح الدين خليل ابن ابيك، **الوافى بالوفيات**، به اعتناء دورينا كرافوالسكى (بيروت، دارالاندلس، ١٤٠١ / ١٩٨١).
- صفوت، احمد زكى، **جمهرة الخطب العرب** (بى جا، بى نا).
- الطبرى، عمادالدين الحسين بنى على، **اسرار الامامه**، تحقيق و تصحيح قسم الكلام (نشر آستان قدس رضوى، ١٤٢٢ / ١٣٨٠).
- الطبرى، محمد بن جرير، **تاريخ الطبرى**، تقديم و مرابطه صدق جميل العطار (بيروت، ١٤١٨، ١٩٩٨).
- الطوسى، شيخ الطائفة ابى جعفر محمد بن الحسن، **رجال الطوسى**، تحقيق جواد القيوى الاصفهانى (قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٥).
- الكوفى، احمد بن اعثم، **الفتوح** (بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٦ / ١٩٨٦) ج ٣.
- المامقانى، الشيخ عبدالله، **مقياس الهداية**، (ضميمه تنقيح المقال) (نجف، مطبعة المرتضى، ١٣٥٢).
- المبرد، محمد بن يزيد، **الكامل فى اللغة و الادب**، تحقيق عبدالمجيد هنداوى، (بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٩ / ١٩٩٩).
- المسعودى على بن الحسين، **التنبيه و الاشراف** (بيروت، دارصادر، بى تا).
- \_\_\_\_\_، **مروج الذهب** (بيروت، دارالكتب العميه، بى تا).
- مشكور، محمد جواد، **فرهنگ فرق اسلامى**، با مقدمه و توضيحات كاظم مديرشانه چى (مشهد، آستان قدس رضوى، ١٣٧٥).
- المعتزلى، ابن ابى الحديد، **شرح نهج البلاغه**، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم (بيروت، ١٩٦٧ / ١٣٨٦).
- المفيد، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، **الارشاد**، تصحيح محمد باقر بهبودى (تهران، انتشارات الاسلاميه، ١٣٨٠).
- الميانجى، على الاحمدى، **مواقف الشيعة** (قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤٢٢).
- نامعلوم، **اخبارالدوله العباسيه**، تحقيق عبدالعزيز الدورى و عبدالجبار المطلبى (بيروت، دار للطباعة و النشر).
- اليعقوبى، احمد بن ابى، **تاريخ اليعقوبى**، تحقيق عبدالامير مهنا، (بيروت، منشورات مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ١٤١٣ / ١٩٩٣) ج ٢.